

جان باختگان پراو

نگاهی به حادثه غار پراو

در مهرماه سال ۱۳۸۱

<http://paroo150781.persianblog.com>

چند روزی بیشتر نمونده . چندم مهر بود؟
همین مهر پارسال که خبر خیلی کوتاه و برنده پخش شد:
بچه ها از غار بیرون نیومدن .
تیم کمک دیشب راه افتاده .
و اول همه چیز کمی رنگ و بوی شوخی داشت . در بدترین حالت فکر دست و پای شکسته می
افتادیم که باید از غار بیرون کشیده می شد و فکرش هم درد آور بود.
اما خبر های بعدی تیز و برنده بودند.
امیر احمدی و ویکتوریا کیانی راد کشته شدند. و علی رحیمی در حال اغما است . ضرباهنگ این
کلمات دیگر مرگبار بود.
و خبر پشت خبر
ویکتوریا پرت شد و کمرش شکست و ساعتی بعد مرد امیر احمدی هم یک چاه بالاتر مرد. تیم
های کمکی در منطقه مستقر شدند. و در تلاش برای بالا کشیدن علی رحیمی .
کمتر خبری از بقیه افراد تیم به گوش می رسید. کل جامعه کوهنوردی ایران با خبر شده بودند . از
مشهد برای کمک تنی چند به کرمانشاه رفتند و سردمداران باشگاه دماوند اینبار از فدراسیون
امکانات و کمک خواستند .
علی رحیمی به هر ترتیب از غار بیرون کشیده شد و دو جنازه در غار پراو این سخت ترین غار ایران
به امانت گذاشته شدند .
چند روزی تا سالگردشان نمانده دلم می خواهد در این چند روز بر خلاف همه وقایع کوهنوردی
ایران که در ابتدا با خبر فاجعه شروع می شوند و بعد در هیاهو اصل قضیه گم می شود به موشکافی
این اتفاق بپردازیم .
شما هم همراه می شوید ؟
برای بررسی هر حادثه ای باید به ریشه های آن پرداخت سپس به عوامل دخیل در آن سابقه این
برنامه چه بود؟
پراو به اورست غارهای ایران مشهور است . غاری با طبیعتی سخت . این را خودم در بازدید هایم از
غار به خوبی حس کرده ام . هیچ غار دیگری در ایران تا این حد دشوار و سهمگین نیست . حتی غار
لانه اژدها با آن فرود مخوفش.
شاید شهرت غار پراو بعلت کاشفانش که لهستانیها و انگلیسی ها بودند و جدال آن ها برای اضافه
کردن یک متر در روند دست یابی به آن بود و شاید غار پراو تنها غار ایرانی بود که یک غار شناس
معروف در باره آن کتابی نوشته است .
از این غار حتی گاهی در ایران بعنوان هفتمین غار عمیق دنیا نام برده می شد. و غار نوردان ایرانی
قبل از انقلاب بازدید تا چاه سوم را برای خود افتخاری می دانستند.
این غار تا اواخر شصت چندان مورد توجه بازدید کنندگان غیر کرمانشاهی قرار نمی گرفت . هیبت
غار چنان سنگین بود که کمتر کسی به خود جرات هموار کردن رنج سفر و بازدید از آن را می داد.

کوهنوردان کرمانشاه که بنوعی خود را مالک غار می دانستند در طی این سال ها با تلاش زیاد سعی در نفوذ به اعماق غار را داشتند و در سال های پایانی دهه شصت با تدارکاتی گسترده و با اجرای روش محاصره ماندی موفق شدند تا انتهای شناخته شده غار نفوذ کنند. و سه نفر آن ها اولین ایرانیانی باشند که به انتهای این غار می رسند. و بدین سان طلسم غار پراو شکسته شد. کوهنوردان کرمانشاهی در بازدید خود تمام غار را طناب ثابت گذاشتند. سیم تلفن کشیدند. گروه های تدارکات و پشتیبانی در هر مرحله مسیر را آماده می کرد و بار گذاری می نمود. نفرات تیم در تمامی لحظات بوسیله تلفن با خارج ارتباط داشتند و حتی صدای آن ها بطور مستقیم از اعماق غار در رادیو محلی کرمانشاه پخش می شد.

بهروز ایزدی (رئیس هیئت کوهنوردی کرمانشاه) می گوید: آن روزها حشمت حیدریان در تهران کارمند بود و برای تمدید مرخصی خود از چاه ششم با تهران تلفنی با رئیس خود صحبت کرد. کاردانی کوهنوردان کرمانشاه باعث شد این اولین بازدید کامل کوهنوردان ایرانی از غار بدون هیچگونه حادثه ای به اتمام برسد.

بهروز ایزدی در باره تیم امداد می گفت: یکبار یکی از نفرات جوان تیم پشتیبانی در یکی از چاه ها (احتمالاً اروئیکا) سر و ته می شود و نمی تواند خود را کنترل کند. چون وی آخرین نفری بود که از چاه بالا می آمد نفرات بالائی هم قادر به کمک نبودند. و با تلفن تقاضای کمک می کنند. از زمان تماس تا رسیدن تیم کمک زمانی کمتر از ۲۰ دقیقه صرف می شود تا امدادگران به آن نفر برسند.

بعد از کرمانشاهیان کمتر کوهنوردی و گروهی به خود جرات فکر کردن به غار پراو را می داد. این بار با وجود مشخص شدن مشکلات غار و اینکه غار قابل دسترسی است مشکل تدارکات سنگین نمود داشت. تدارکات تیم کرمانشاه حتی با بالگرد به منطقه حمل شده بود. و آن ها پشتگرم به حمایت مسئولین محلی و منطقه ای بودند.

در سال ۷۲ خبری عجیب در گوشه و کنار جامعه کوهنوردی شنیده شد: غدیر یزدانی و محمد نوری دو نفری و بدون تیم کمک و پشتیبانی قصد بازدید انتهایی از غار پراو را دارند.

باور کردنی نبود اما این کار که کنندگانش آن را " پیمایش سبکبار غار پراو " نامیدند براستی انجام گرفت. دو نفر که تمامی بار خود را بر پشت حمل کردند موفق به انجام این کار شدند. این دو نفر بیش از ۱۲ روز در اعماق غار بسر بردند و بعد از ورود به غار تا پایان کار از آن خارج نشدند. حمل بیش از ۲۵۰ کیلو مواد غذایی - طناب - و ملزومات توسط دو نفر و بازدید انتهایی غار مجموعه ای را بوجود آورده بود که همگان آن را تحسین می کردند.

محمد نوری و غدیر یزدانی از این اقدام بی سابقه گزارش کاملی تهیه کردند و بطور مفصل فعالیت خود را شرح دادند. حتی فدراسیون کوهنوردی در جلسه ای در آمفی تئاتر دفتر امور مشترک از آنان تقدیر بعمل آورد و آنان گزارش کاملی از پیمایش خود را در حضور جمعیتی که سالن را پر کرده بود بیان کردند.

در انتهای جلسه فردی که خود را همان موقع به سالن رسانده بود درخواست زمان برای صحبت کرد و گفت :

تیمی از کرمانشاه موفق شده ظرف ۴ روز کل غار را بصورت سرعتی بپیماید و هم اکنون رکورد دار زمان پیمایش غار است. این تیم ۱۲ ساعت پیش از غار خارج شده و من خودم را به تهران رسانده ام که این خبر را اعلام کنم .

بیان این خبر در آن جلسه اشکالی نداشت ولی نحوه بیان آن و تاکید بر روی مسئله سرعت کمی ناجالب بود .

تیم کرمانشاهی مدعی شده بود که ۱۲ متر به رکورد بازدید غار اضافه نموده . و این امر باعث جدل های بسیاری بین غارنوردان شده بود.

انتهای غار پراو و در چاه ۲۶ حوضچه ای وجود دارد که در بالای آن بازدید کنندگان پلاک های یاد بود خود را قرار می دهند. و که بسیاری معتقدند این حوضچه بصورت یک سیفون عمل می کند و پشت آن باز به اعماق بیشتر منتهی می شود. لهستانی ها توانستند یک متر در آن بیشتر از انگلیسی ها پیشروی کنند و محمد نوری و غدیر یزدانی در پاسخ به سؤال یکی از حاضرین که پرسیده بود: شما تا آن جا رفتید چرا سرتان را زیر آب نکردید و کمی جلوتر نرفتید؟ گفتند: باید آن جا باشید تا بفهمی که با آن شرایط در آن مکان این کار به همین سادگی نیست.

و حال کرمانشاهی ها مدعی ۱۲ متر حرکت در حوضچه بودند.

با اجرای این دو برنامه تا حد زیادی آن تصور وحشتناک در اذهان عموم علاقه مندان به غار نوردی از بین رفت . فقط کمتر کسی به سؤال توجه داشت که عنصر امنیت و امداد چه می شود. کوهنوردان کرمانشاه بر روی طناب های تیم دو نفره و با اتکا به آن فرود رفتند اما طناب های تیم دو نفره چه بود؟

بنا به گزارش منتشر شده از محمد نوری و غدیر یزدانی آن ها هر چه طناب نو و کهنه در انبار گروه آرش بود را به عاریت گرفته بودند و حتی بعضی از دوستان طناب های خود را به آنها امانت داده بودند. جنس این طناب ها چه بود؟

در غار پراو و بالای چاه ها گاه شما به کلکسیون متنوع از انواع طناب برخورد می کنید تا چند سال پیش حتی طناب های وایکینگ که شاید متعلق به پیمایش گران اولیه غار بود نیز دیده می شد .

اما بیشتر این طناب ها یک وجه اشتراک غریب دارد : اکثرا طناب های دینامیک هستند!!!

در غارنوردی به هیچ عنوان از طناب های دینامیک استفاده نمی شود این طناب ها بنا به ذات خود برای صعود میمونی مناسب نیستند. ضمن اینکه در محیط مرطوب و خیس همانند غار پراو بشدت سر و لغزنده می شوند و فرود بر آن ها بسیار مشکل دار.

تقریبا تمامی تیم هایی که از سال ۷۱ به بعد قصد بازدید غار را داشتند بخصوص از چاه ۱۵ به بعد زحمت حمل طناب ثابت را به خود ندادند و تکیه آن ها بر روی همان طناب های قدیمی تر بود و گاه تکه طنابی که در چاهی به جای می ماند.

غار پراو در سال ۷۴ اولین قربانی خود را گرفت. کوهنوردان مشهد که در بازدید قبلی خود موفق شده بودند به گفته خودشان سریعترین پیمایش غار را انجام بدهند اینبار قصد فیلم برداری از غار را داشتند. که هنگام بازگشت در چاه سوم و هنگام یومار زدن یک نفر از آن ها دچار حادثه می شود و به کف چاه برخورد می کند. همنوردان او با تلاشی مافوق انسانی جسد بیجان او را از چاه خارج می کنند.

در گزارشی که در مجله کوه در باره این حادثه توسط افراد تیم به چاپ رسیده عنوان شده: آن مرحوم به جای یومار زدن بر روی طناب ثابت اصلی که به کارگاه متصل بوده بر اثر خستگی و سرما تصمیم به یومار زدن بر روی طناب دیگری که برای فرود ریخته شده بود می کند و این طناب که از طول چاه بلند تر بود در قسمتی از دهانه چاه لایخ شده بود و ۱۵ متر خلاصی داشت و وی هنگامیکه بر روی آن یومار می زند در ابتدا طناب از محل لایخ خارج نمی شود و بعد بر اثر حرکت وی طناب از جای خود در آمده و وی از ارتفاع ۱۵ متری به کف غار سقوط کرده و کمرش آسیب می بیند. دوستان وی معتقد بودند وی در حال اغما بوده و در نیمه راه مسیر چشم از جهان فرو بسته. نکته غریب در این میان این است که گویا وی خود آن کارگاه را بسته و طناب را به پایین ریخته بود!!!! بعد از این حادثه حوادث مشابه ای نیز در غار رخ می دهد که خوشبختانه هیچ کدام سانحه جانی در بر نداشت. حوادثی نظیر بردن ژنراتور برق به داخل غار جهت فیلم برداری و مسموم شدن هوا بر اثر دود ژنراتور. سقوط یکی از کوهنوردان خانه کوهنوردان در غار و بیهوش شدن او و چند آسیب دیدگی دیگر.

به هر حال غار پراو هر چند آن وحشت اولیه را نداشت اما بازدید انتهایی آن کاری بود که کمتر از ۵۰ نفر موفق به انجام آن شده بودند و هنوز در بین افراد گروه ها و علاقه مندان نشان دهنده اوج تبحر و دانش غار شناسی بود.

برنامه پراو از حدیک کار مافوق تصور تبدیل شده بود به یک کار تک و شاهکاری که عملی بود و برای انجام دهنده گانش افتخار می آورد!!!

این افتخار در محیط گروه های کوهنوردی هم چیزی نبود که برای بسیار قابل چشم پوشی باشد. کاری همانند صعود دیواره علم کوه که هدف غایی بسیار از سنگنوردان بشمار می آید.

نحوه برخورد و تدارک برای غار پراو هم آن اهمیت سابق را از دست داده بود. بخصوص بخش فنی آن. شاید بعلت ضعف آموزش غار نوردی در ایران و بسیار عوامل نحوه برخورد با مسائل فنی غار نوردی برای همگان شبیه به مسائل سنگنوردی بود.

بخاطر دارم دو مدرس غار نوردی فرانسوی که به ایران آمده بودند در روز اول کلاس تمام صندلی های شاگردان را کناری گذاشتند و گفتند در غار باید از سینه و صندلی و ابزار مخصوص فرود استفاده کرد و شاگردان را موظف به استفاده از ابزاری که از فرانسه آورده بودند می کردند.

اما این آموزش در ایران فراگیر نشد و بسیار ابزار فرود در غار را همانند سنگنوردی می دانستند. بازدید های موفقیت آمیز قبلی هم چیزی خلاف این امر را ثابت نکرده بود.

مسائلی نظیر عدم استفاده از گره چفت شونده هنگام فرود نیز توسط بازدید کنندگان مورد سؤال قرار می گرفت و بر این باور بودند که گره های چفت شونده در غار کارایی ندارد و فقط باعث اتلاف وقت می شود.

غار پراو یک غار آبی است. وقتی وارد آن می شویم و با آغاز فرود ها دیگر مفهومی بنام خشک ماندن وجود ندارد. فرود از چاه اروئیکا که در سال ها پر آب همانند یک دوش عمل می کند به بازدید کننده می فهماند که انتظار خشک ماندن انتظار عبثی است.

خیسی رطوبت و سرمای غار بسرعت می تواند نرفتات را تحلیل ببرد به این عوامل تاریکی مطلق محیط وهم آوری که صدای آب در آن منعکس است و بازتاب غریب صدای نرفتات همه و همه بشدت می تواند بر روی نرفتات داخل غار اثر منفی بگذارد.

یکی از عذاب آور ترین بخش های کار در غار پراو بازگشت از آن است. انتظار سخت و طولانی برای بالا رفتن نرفتات از طناب ثابت هایی که طول آن ها را برخی از چاه ها به بیش از ۴۰ متر می رسد. براستی توان فرسا است. در کف چاه باید ایستاد تا نرفتات تیم یکی یکی از طناب یومار بزنند. سرما رطوبت و خستگی باعث لرزه می شود و وقتی نوبت خود نفر برسد ابتدا با عضلاتی خشک شروع به صعود میمونی می کند. و سریعتر می خواهد بالا برود و چندان توجهی هم به رعایت مسائل ایمنی و اتصالات نمی کند. چند متر که از زمین بالا رفت گویی در فضایی معلق است که حریم آن تنها نور چراغ پیشانی اوست و نور هایی که دوستانش در پایین و بالا بوجود آورده اند. بر اثر تلاش خیس عرق می شود و فکر می کند هیچگاه به بالا نخواهد رسید و وقتی به کارگاه بالا می رسد بدن داغش بسرعت بر اثر ایستادن یخ می کند و سرما باز تا اعماق وجود فرد نفوذ می کند. غار پراو غار آسانی نیست.

در بسیاری از کشور ها غارنوردی کاملا از کوهنوردی جدا محسوب می شود. این جدا سازی کاملا درست و منطقی است. با وجود ذات طبیعت محوری هر دو این گرایشها غار نوردی براستی با کوهنوردی تفاوت های بنیادین دارد. اما در ایران فدراسیون کوهنوردی همانند بسیاری فعالیت های دیگر متولی آموزش این رشته نیز می باشد و در کمیته کوهنوردی (کمیته فنی سابق) مسئولی هم دارد. و گاه به گاه کلاس هایی بر پا می کند. استان کرمانشاه بعلت دارا بودن محیطی مناسب و در بر گرفتن تعداد بسیار زیادی غار از جمله عمیق ترین و طولانی ترین غارهای ایران و داشتن علاقه مندان بسیار از پیشرو ترین استان های غارنوردی ایران بشمار می آید.

بسیار بر این باورند تنی چند از غارشناسان کرمانشاه غاری عمیق تر از پراو را کشف نموده اند اما برای بکر ماندن آن از افشای محلش خود داری می کنند!!

مسئله ای که در سال های اخیر دامنگیر غار پراو شد مسئله رکورد سرعت در پیمایش آن بود. چند سالی است که پسوند سرعتی در بسیار از صعود های کوهنوردی جای گرفته. صعود سرعتی دماوند - صعود سرعتی خط الرس - صعود سرعت دیواره - صعود ۲۴ ساعته - صعود چند جبهه ای دماوند در ۲۴ ساعت.

این روش صعود ها که عمدتاً کلمه سبکبار را هم بدنبال می کشند طرف داران زیادی را نیز به خود جلب کرده و در بسیار مناطق کوهستانی طرفداران این رشته را می بینیم که با سرعت در پی صعود مسیر های مورد نظر خود می باشند.

شاید بتوان از مرحوم جلال رابوکی را یکی از نظریه پردازها و اشاعه دهنده گان این سبک در کوهنوردی نام برد. نگرشی که دکترین آن مبتنی بر توان و سرعت پیمایش و حذف بدیهی ترین لوازم همراه کوهنورد بود.

صعود های موفق وی در پیمایش یال ها و جبهه های دماوند و بازتاب آن در مجله کوه بعنوان سراسری ترین منبع اطلاع رسانی کوهنوردی بسیاری را به این زمینه سوق داد.

هر چند با بالا رفتن توان کوهنوردی (فنی و غیر فنی) در ایران کم شدن زمان دست یابی به قله ها و دیواره ها امری طبیعی محسوب می شود. کوهنوردان نسل قدیم ایران مستقیم یا غیر مستقیم دست پروده کوهنوردان اروپایی بودند. کوهنوردانی که صعود را از آغازین ساعات بامداد شروع می کردند. صعود بیشتر از ۱۵۰۰ متر ارتفاع را در یک روز چندان درست نمی دانستند. شاید قدیمی تر ها بخوبی بیاد داشته باشند تا سال های اولیه بعد از انقلاب صعود توجال صعودی دو روزه بود.

بر روی دیواره های ما نیز چنین وضعیتی حاکم بود. صعود هایی با زمان سه یا چهار روز بر روی دیواره علم کوه صعودی معمولی محسوب می شد و تیم هایی که تنها یک شب بر روی دیواره می خوابیدند تیم هایی بسیار سریع محسوب می شدند.

در بندیکچال صعود سنگی همانند کلاهدک آلبرت آن هم با رکاب یک روز کامل برای سه نفر طول می کشید و

اما به مرور به رشد کوهنوردی برگزاری کلاس ها - وارد شدن منابع و اطلاعات و مقایسه آن ها کم کم نسل جدیدی از کوهنوردان بوجد آمدند که قیود قبلی را چندان خوش نمی داشتند. آن ها به سبک خود تمرین و صعود می کردند و بسیاری از مربیان نسل قدیم در ابتدا حتی کارهای انجام شده توسط آن ها را باور نمی کردند.

صعود دیواره علم کوه در ۳ ساعت و ۲۷ دقیقه از مسیر فرانسویها بزرگترین انفجاری بود که در جامعه سنتی کوهنوردی ایران می توانست رخ دهد. بازتاب این صعود و دامنه های آن حتی محافظه کار ترین طرفداران روش های قدیم را تکان داد.

در هر حال بدنه کوهنوردی ایران خواه نا خواه دچار تغییر شد. نو آوری کوهنوردان در صعود ها و جستجوی افق های تازه باعث رونق بسیاری از ایده ها در کوهنوردی شد.

دیگر برای بسیاری از کوهنوردان صعود یک مسیر از قله ها و دیواره ها چندان راضی کننده نبود و آنها به دنبال آزمون هایی جدی تر بودند. و صعود های سبکبار توانست در این برهه بیشترین مخاطب را به خود جلب کند. دیگر صعود یکروزه دماوند و یا صعود دیواره علم کوه در کمتر از ۱۰ ساعت کار شاقی جلوه گر نمی شد.

اما این رشد در بخش سنگنوردی پا به پای کوهنوردی پیش نیامد. و این امر باز می‌گردد به طبیعت کوه‌های ایران که ۹۹ درصد آن‌ها دارای راه‌های صعود عادی و بدون دشواری فنی هستند.

اما دیواره‌ها چنان که از نامشان پیداست دیواره‌اند. در شرایطی که صعودهای سریع و خط‌الرسی در ایران روز به روز افقی جدید را در می‌نوردید و کمتر خط‌الرسی در ایران از گام‌های مشتاقان این صعودها در امان مانده بود گرایش سنگنوردی دچار انشقاق شد.

با ورود دیواره‌های مصنوعی به ایران - برگزاری مسابقات و باب شدن صعودهای ورزشی سنگنوردی بخش زیادی از سنگنوردان جذب این رشته شدند و کمتر سنگنوردی علاقه به اجرای کار فنی از خود نشان می‌داد. گرانی سرسام‌آور وسایل فنی سنگنوردی نیز یکی از دلایل دیگر این امر بود. برای جوانی که علاقه به سنگنوردی داشت تهیه یک جفت کفش و یک صندلی و کار در سنگ‌های کوتاه بسیار راحت‌تر از تحمل هزینه‌های گزاف ابزاری نظیر فرند و کارابین و ... بود.

به این شکل بود که بخش عمده‌ای از جوانانی که می‌توانستند پشتوانه انجام کارهای بزرگ فنی باشند از این عرصه دور شدند و در میادین صعودهای ورزشی در ورزشگاه و طبیعت به دنبال علاقه خود رفتند.

برگزاری صعودهای هیمالایا نوردی نیز طیف زیادی را بخود مشغول داشت و عرصه را برای انجام صعودها و کارهای فنی خالی‌تر. بخش فعال و زیادی از کوهنوردان تشکیلاتی و آزاد ایرانی یا در خط‌الرس‌ها و قله به دنبال سریع‌تر رسیدن به انتهای مسیر بودند یا در تک و تاب انتخاب در برنامه‌های برون مرزی فدراسیون.

و بخش عمده‌ای از کوهپیمایان عادی در حال تکرار مسیرهای همیشگی خود. زمستان‌ها در کوه‌های اطراف شهر و دیار - بهار برنامه‌های راهپیمایی و قله - تابستان اگر شد دماوند و گاه علم کوه و سبلان پاییز هم صعود قله کوتاه‌تر شاید این دایره‌ای باشد که بسیاری از عموم کوهنوردان ما در آن چرخ می‌زنند.

اما در میانه با وجود تمام پیشرفت‌ها فقر تئوریک مسائل کوهنوردی و عدم آگاهی بسیاری کوهنوردان از چهره واقعی کوهستان و نبود آگاهی در امر امداد - مدیریت چیزی بود که بالاخره چهره خود را نشان می‌داد.

آمار وحشتناک تلفات توچال در سال ۷۳ که در زمستان هر هفته یک نفر جان خود را در همین رشته کوه به ظاهر آرام تهران از دست می‌داد نشانگر تلخ این واقعیت بود که: فرهنگ و بستر سازی مناسب برای آموزش کوهپیمایی و کوهنوردی در شلوغ‌ترین مسیر کوهنوردی ایران صورت نگرفته است!!!!

اما در این میان وضع گروه‌های کوهنوردی به چه صورت بود؟

گروه‌های کوهنوردی از لحاظ ساختاری که تربیت بدنی برای فعالیت کوهنوردی ترسیم نموده نقطه‌غایی اجرای فعالیت کوهنوردی بشمار می‌آیند. این گروه‌ها هستند که وظیفه جذب پرورش

علاقه مندان به کوهنوردی را دارند. شاید اگر نیم نگاهی به نوشته علی مقیم در کتاب کوهنوردی در ایران داشته باشیم نقطه اوج فعالیت کوهنوردی هر فرد با عضویت در گروه ها آغاز می شود. با عضو شدن در یک گروه است که کوهرو ساده آموزش می بیند - آگاه می شود با منطق و افکار جدید آشنا می شود و خود کم کم در آن محیط رشد می کند و از عضو آزمایشی تبدیل به عضو فعال و سرپرست با تجربه می شود.

گروه های کوهنوردی همانند چهار راهی عمل می کنند که مشتاقان را به سمتی که علاقه بیشتری به آن دارند هدایت می کنند.

گرایش هایی نظیر کوهیمایی - گل گشت - قله نوردی - دیواره نوردی - صعود های ورزشی - غار نوردی همه و همه در اکثر گروه ها کم و بیش دیده می شود و همیشه در هر بازه زمانی هستند ریش سفید تر ها و استخوان خورد کرده هایی برای تازه کاران الگو باشند و راهنما.

هر از چند گاهی یکی از گرایش ها در یک گروه بعنوان جو غالب مطرح می شود و تازه واردان را بسمت خود جلب می کند. بعضی از گروه ها بیشتر گرایش فنی دارند و بعضی در قالب برنامه های تقویم فصلی خود مبادرت به اجرای ترکیبی از همه برنامه یاد شده می کنند. و در معدودی تمامی برنامه با هم و در کنار هم اجرا می شود.

و این طبیعی است که در گروهی آن عده که سنخیت بیشتری با یکدیگر دارند بیشتر به هم نزدیک شده و به اجرای برنامه می پردازند.

در بافت زیرین بسیاری از گروه های کوهنوردی نیز به تبع شرایط اجتماع ما دسته بندی ها و جبهه گیری ها و اختلاف نظر ها وجود دارد.

این اختلافات گاه منجر به ترک گروه از جانب بعضی از نفرات و در حالت بدتر بسان پاکسازی گروه از مخالفان توسط دسته ای که اکثریت را در دست دارند نمود پیدا می کند .

انشعاب در گروه های کوهنوردی بخصوص در قبل از انقلاب امر غریبی نبود هر چند تمامی این انشعابات به غیر از یک مورد (گروه آرش) مشعب از گروه (ابر مرد) نتوانست به حیات خود ادامه دهد.

باشگاه کوهنوردی اسکی دماوند تاسیس ۱۳۳۲ آنطور که امروزه نامیده می شود دیرپا ترین تشکیلات کوهنوردی انتخابی ایران محسوب می شود. در جامعه ای که وجود نهاد های مدنی و انتخابی سابقه خوش آیندی ندارد و موانع بسیاری در برابر چنین فعالیت هایی وجود دارد باشگاه دماوند با نیم قرن سابقه یک استثنا بشمار می آید.

باشگاه دماوند از بسیار جهات یک استثنا محسوب می شود : بزرگترین فضا بین تمام گروه های تهران برای کار دفتری - بیشترین تعداد عضو - کارنامه ای بسیار طولانی از اولین کلاس ها و صعود ها - بیشترین تعداد مربیان در بین گروه های کوهنوردی تا چند سال پیش - اجرای برنامه های نو در زمان هایی نه چندان دور - تنها گروهی که قبل و حتی بعد انقلاب سابقه تلاش بر روی یک هشت هزار متری را داشت و

اگر در کارنامه باشگاه دماوند بدنبال اولین ها بگردیم به عنوان بسیاری برخوردار می کنیم . اکثریت شاگردان اولین دوره آموزش مربی کوهنوردی در ایران از بنیانگذاران این سازمان - کلوپ - گروه که در طی سالیان دراز بنا به مقتضیات از پیشوندهایی در ابتدای نام دماوند استفاده می کرد بودند. باشگاه دماوند دارای ضوابط و انضباط خاصی است که در بسیاری از گروه های نظیر آن وجود دارد و شاید به مدد همین هم آهنگی و بافت منسجم خود بود که توانسته چنین مدت زیادی به حیات خود ادامه دهد.

اعضا باشگاه دماوند به دسته های زیر تقسیم می شوند:

اعضای جاوید

اعضا

اعضای وابسته

اعضای افتخاری

اعضای آزمایشی

اعضای آزمایشی کسانی هستند که برای مدت سه تا شش ماه تقاضای عضویت در این تشکیلات را می کنند . آنها موظف به دیدن دوره های آموزشی خاص (کار آموزی برف - سنگ) هستند و باید تعداد برنامه مشخصی را از یک تقویم ویژه که شامل صعود قله - راهپیمایی - غار می باشد را اجرا کنند و پس از پایان این تقویم هیئت مدیره باشگاه در باره عضویت یا عدم عضویت آن ها در باشگاه تصمیم گیری می کند.

اعضای افتخاری : کوهنوردان یا افرادی که هیئت مدیره و هیئت امنای تلاش آن ها را برای ترویج کوهنوردی در کشور شایسته تشخیص دهد و یا وجود آن ها و عضویت آن در باشگاه برای اهداف باشگاه مفید باشد. برای این دسته از اعضا کارت عضویت افتخاری صادر می شود.

اعضای وابسته : اعضای گروه که کمتر با گروه فعالیت دارند و حق عضویت پرداخت نمی کنند . این افراد در حقیقت در گروه حضور ندارند ولی پرونده آنها هنوز بایگانی نشده . در مناسبت ها و بعضی مراسم حضور بهم می رسانند. این افراد حق رای در مجمع باشگاه دماوند را ندارند.

اعضا: عضو فردی است که در برنامه ای گروه بصورت موثر شرکت می کند. حق عضویت می دهد . در مجمع سالانه عادی و فوق العاده می تواند شرکت کند و حق رای دارد . می تواند در مجمع کاندید عضویت در هیئت مدیره شود و در صورت داشتن شرایط و کسب آرا در هیئت مدیره عضو شود.

اعضای جاوید: اعضای با بیش از ده سال سابقه عضویت فعال - حضور در دو دوره هیئت مدیره - سرپرستی تعداد مشخصی برنامه و سابقه خوب کوهنوردی . اعضای جاوید حق عضویت پرداخت نمی کنند - می توانند در مجامع شرکت کنند و همچنین می توانند در انتخابات هیئت امنای باشگاه کاندید و در صورت رای آوردن عضو هیئت امنای شوند.

باشگاه دماوند اساسنامه ای دارد که طی آن مجمع عمومی (عادی - فوق العاده) بالاترین مرجع تصمیم گیری در آن است . این مجمع در انتخاباتی از بین اعضا واجد شرایط (بیش از سه سال

عضویت برای مسئولین کمیته ها و پنج سال برای دبیر (هیئت مدیره ای را با ترکیب زیر انتخاب می کند:

دبیر

کمیته فنی

کمیته روابط عمومی

کمیته تشکیلات

کمیته آموزش

کمیته مالی

بازرس

بد نیست نگاهی به روند عضو گیری این تشکیلات بیانداریم : (امروزه بنا به دلایلی که به آن خواهیم پرداخت باشگاه دماوند از این روش تبعیت نمی کند).

دو ماه اسفند و فروردین زمانی بود که باشگاه دماوند به عضو گیری می پرداخت و داوطلبین عضویت شانس پر کردن فرم ثبت نام در آن را پیدا می نمودند.

عضو گیری در سایر ماه های سال انجام نمی شد و بسیار بعید و کم سابقه بود که کسی در غیر ایندو ماه به عضویت آزمایشی باشگاه در آید.

برنامه های آموزشی برای اعضای آزمایشی از اردی بهشت ماه می شود اعضا آزمایشی حق شرکت در برنامه های دیگر باشگاه را مگر در شرایط خاص و تاییدات لازم ندارند. برای آن ها کلاس های آموزشی کار آموزی برف و سنگ گذاشته می شود و همچنین کلاس های مختلف تئوری . و در پایان هر دوره در صورت کسب امتیازات لازمه و تایید هیئت مدیره به عضویت رسمی باشگاه در می آیند. معمولاً اعضای ورودی هر سال در طی برنامه های مختلف انس و الفت بیشتری با یکدیگر پیدا می کنند

طبیعتاً در بین هر گروه از ورودی ها عده ای با توجه به شرایط فیزیکی خود جذب گرایشی خاص از کوهنوردی می شود . و طبیعتاً متمایل به دسته هایی در گروه می شوند که سازگاری بیشتری با روحیات آن ها دارد.

یک تقسیم بندی غیر رسمی که در باشگاه دماوند وجود داشته و دارد تقسیم بندی اعضا به دو دسته : فنی و غیر فنی است .

کوهنورد فنی کسی است که کار فنی (سنگ نوردی - دیواره نوردی - یخ نوردی) می کند . و برنامه های مهم اجرا می کند .

کوهنورد غیر فنی کسی است که قله می رود و یا راهپیمایی و ایرانگردی و منطقه گردی.

طبیعتاً کوهنوردان فنی بیشتر مورد توجه قرار می گیرند و برنامه های اجرا شده توسط آنان که با گزارش برنامه هایی متنوع تر همراه است اقبال بیشتری در جذب مخاطب دارد.

معمولا با صعود کنندگان دیواره علم بسان قهرمانان رفتار می شود (حلقه های گل - جلسه خاص - تحسین - کف زدن های پر تعداد). اگر در گروه مسیری بر دیواره گشوده شود و یا کار فنی باارزشی نیز انجام بگیرد باز بساط این مراسم به راه است .

این مراسم بنوعی باعث بالا بردن روحیه اجرا کنندگان و همچنین ترغیب نفرات به اجرای کارهای مهم تر است . و می توان آن را یکی از نقاط قوت گردانندگان باشگاه دانست .

در این جا باز باید به مفهوم نهاد مدنی و مشارکت اجتماعی نظری داشته باشیم . فعالیت های اجتماعی امروزه ما از منظر آسیب شناسی دچار خلا عمیقی است . مشارکت مردم در نهاد های مدنی بسیار پایین است . سطح روابط افراد با اجتماع در حد محل کار - تحصیل خلاصه می شود . هر دو این مکان ها نهاد های هستند با ضوابط و روابط خاص . و فرد همانند مهره در آن عمل می کند بصورت یک جز با خط مشی از پیش تعریف شده . بندرت از تشویق - هم فکری و تسلی ذهن روابط اجتماعی در آن خبری است . و بعلت مهم بودن پول در عرصه کار و نمره در نظام آموزشی کمتر کسی به خود جرات گذر از محدوده ها را می دهد.

اما در محیطی مانند باشگاه دماوند چه؟ محیطی با ظاهری صمیمی - حضور افراد مختلفی با جایگاه های مختلف اجتماعی که آن شان اجتماعی در گروه باعث تمایز خاصی نمی شود. بلکه این میزان تجربه و تبحر فرد در امر کوهنوردی است که جایگاه او را تعیین می کند.

در حالت ایده آل باشگاه دماوند جامعه ای بی طبقه است و در چشم بسیاری از اعضا و دیگران چنین است .

محلی که افراد در آن بر اساس لیاقت های خود تشویق می شوند و امکاناتی باشگاه در اختیارشان قرار می گیرد.

تا به فعالیت مورد علاقه خود بپردازند .

مربیان و فنی کاران از احترامی خاص در باشگاه برخوردارند و در چشم بسیار از اعضا کم سابقه و آزمایشی هم صحبتی با یک مربی یا فرضا صعود کننده دیواره علم کوه افتخار بزرگی است .

اینکه اعضای تازه وارد می بینند در جمع فنی کاران پذیرفته می شوند و حتی امکان صعود با آنان پیدا می کنند برایشان باشگاه دماوند را تبدیل به همان محیط ایده آلی می کنند که در زندگی اجتماعی از آن نشانی نیست .

مکانی که می تواند در هیاهوی زندگی روزمره بعنوان پایگاهی در آید که چند ساعتی در هفته را فقط به ورزش - زندگی مورد علاقه پرداخت .

عضویت در کمیته ها - مشارکت در کارهای فرهنگی - همکاری در انجام مسائل جاری برای بسیاری از جمله کارهایی است که از صمیم قلب و بدون چشم داشت انجام می دهند و با انجام این کارها رضایت خاطری ژرف بدست می آورند.

طبیعتا در این اجتماع - خانه جدید آنکس بیشتر مورد توجه است که فعال تر و یا دارای کارنامه ای پر بارتر باشد.

حالت این کارنامه می خواهد ردیفی از اولین صعودها باشد بر روی قله و یا فهرستی از برنامه های فنی بر روی دیواره ها و با منطق بکر و
اعضای فعال بیشتر در کانون توجه قرار می گیرند. اعلام برنامه های متنوع نیز باعث شاخص شدن سرپرست برنامه می گردد و این شاخص شدن نه تنها به ذاته اشکالی ندارد بلکه تا حدود زیادی می تواند از ناهنجاریهای زندگی روزمره کم کند. اما نباید جایگزین زندگی شود.
و این خود یکی از دلایل مفید بودن نهاد های اجتماعی سالم است که انگیزه ها را جهت می بخشد و به سوی درست هدایت می کند.

.....

.....

در لایه ای زیر باشگاه دماوند به گروهی از اعضا برخورد می کنیم که عمدتاً به قدیمی ها معروف هستند. این قدیمی ها الزاماً در باشگاه حضور ندارند و حتی در زمره کوهنوردان باسابقه باشگاه هم نیستند اما در تمامی مراحل حیات باشگاه دماوند پیوند خود را با آن حفظ نموده و همواره در تصمیم گیری ها حضور دارند. تبلور بارز این قدیمی ها هیأت امنای باشگاه است. هیأت امنای بطور رسمی در سال ۱۳۷۹ تشکیل شد اما قبل از این تاریخ همواره از هیأت امنای نام برده می شد.
این جمع قدیمی قواعد خاص بازی خود را دارند مناسبات بسیار نزدیک و تنیده شده و دوستی های دیرین. حتی ممکن است سال به سال در مکان باشگاه حضور پیدا نکنند اما جلسات دیدار ماهانه دارند با یکدیگر در تماسند صندوق کمک دارند و تقریباً همه از احوال هم با خبر هستند. می توان فرخ رحمدل را بعنوان حلقه وصل این جمع نام برد.

هر چند امروزه نام هایی دیگری که در دوران میانسالی هستند بعنوان راهبران نسل جدید تر قدیمی ها کم و بیش مطرح می شود.
از قدیمی های باشگاه دماوند معمولاً در سخنان رحمدل آنگاه که او گستاخی جوانان تازه کار را نمی پسندد بعنوان حربه استفاده می شود:
این ما بودیم که چراغ باشگاه را روشن نگاه داشتیم ادعایی است که بارها تکرار می شود و اینکه اختیار باشگاه با قدیمی ها است و دیگران فقط آب رونده هستند.
پروانه فعالیت باشگاه دماوند توسط تربیت بدنی قبل از انقلاب بنام غلامرضا عشقی پور صادر شد. وی که پروانه جدید فعالیت باشگاه در دهه ۷۰ نیز به نام او مجدداً صادر شد در اولین انتخابات اعضای جاوید به عضویت هیأت امنای در آمد از حضور در این جلسات شانه خالی کرد.
شاید نشانه هایی از اختلاف بین نسل اول باشگاه دماوند نیز وجود دارد. آتشی زیر خاکستر. هر چند این اختلاف هرگز برای تازه واردان و افراد خارج از این حلقه آشکار نمی شود.

نمی توان منکر وجود اختلاف نظر در هیچ مکانی شد آن هم در جایی مانند باشگاه دماوند که حتی جلساتی تحت عنوان " جلسات مخصوص اعضا" وجود دارد که تنها اعضا می توانند در آن حضور بهم رسانند.

باشگاه دماوند در برخورد با سایر جریانات کوهنوردی و کوهنوردان چندان باز و آزاد برخورد نمی کند. نمونه بارز آن اجازه ندادن به افراد غیر عضو برای حضور در جلسات یا محوطه باشگاه در روز دوشنبه است که برای بسیاری از کوهنوردان آزاد خاطره ای بد بر جای گذاشته است.

حضور میهمان ها در برنامه ها هم بنا به سلیقه و سخت گیری مسئول کمیته فنی گروه شدت و ضعف دارد. اما هیچگاه چندان درهای باشگاه بر روی غیر اعضا باز نبود. کوهنوردان بسیاری که در پی پرستی در روزهای دوشنبه به محل باشگاه دماوند آمده اند با خاطرهای تلخ آنجا را ترک کرده اند.

بنا به سابقه قبل از انقلاب و ماهیت خاص این باشگاه بسیاری از کوهنوردان قدیمی اعضای باشگاه دماوند را افرادی خاص با اخلاقی خاص می دانستند. این امر که هیچگاه سیاست در باشگاه دماوند جایی نداشته برای بسیاری این شائبه را بوجود آورده بود که مسئولین باشگاه دماوند همه چیز را در بقای باشگاه خود می بیند و برای بقای باشگاه خود با هر جریانی کنار می آیند. خواه شرکت در مراسم رژه باشد و خواه محروم کردن تنی چند از اعضا از حضور در باشگاه

اما این جو غیر سیاسی باشگاه دماوند بود که به این گروه در سال ۶۲ اجازه از عبور صافی تنگ فدراسیون برای دریافت مجوز فعالیت دوباره را پس از انحلال تمامی گروه های کوهنوردی داد.

در گذر سال های ۶۰ و ۷۰ بطور متوسط هر دو سال شاهد تغییر چهار های جدید باشگاه دماوند بودیم. گروهی عضو آزمایشی می شدند برخی به عضویت در می آمدند و مشغول اجرای برنامه ها می شدند اما فشار زندگی و شرایط اقتصادی درصد عمده ای از آن ها را مجبور به ترک گروه و درگیر شدن با زندگی می کرد.

این یک اصل ثابت شده است مطمئنا اگر کسی ۳ سال به گروه نمی آمد در بازگشت مجدد با ۹۰ درصد چهره های جدید روبرو می شد. اما بودند کسانی که با تمام مشکلات پای بندی خود را به باشگاه دماوند حفظ نمودند و در تمامی سال ها حضور پر رنگ و اثر گذاری در باشگاه داشتند.

بعد از کم رنگ شدن حضور افرادی با سابقه که بی شک یکی از پر افتخار ترین سرپرستان و اعضا باشگاه دماوند در سال های فعالیت خود بودند در اواخر سال ۶۳ باشگاه دماوند در با خلا فنی روبرو شد. داعیه داران و استخوان دار های قدیم از باشگاه رفتند و به جای آنها جوانانی تازه نفس به میدان آمدند. که قبل از این بعلت حضور پر رنگ نفرات کارکشته تر نمود چندانای نداشتند و یا در آن زمان در ابتدای راه بودند.

از ذکر این نکته گریزی نیست که جهت کلی باشگاه دماوند در قبل از انقلاب در قیاس با گروهی مانند آرش بیشتر گرایش قله نوردی بود. بطور مثال قبل از انقلاب دیواره علم کوه فقط یکبار توسط کوهنوردان کلپ دماوند بطور کامل صعود شده بود و یا دیواره بیستون که سرپرست هر دو این برنامه ها دیگر از فعالیت های باشگاه دور شده بود.

شاگردان او در سال های بعد بعنوان فنی کاران کلاسیک کلوپ دماوند شناخته شدند و این فنی کاران کلاسیک در برابر افرادی که با نگرشی متفاوت به عضویت باشگاه دماوند در آمدند قرار گرفتند.

بین این دو گروه فنی کار دیگر آن حائل سابقه و تجربه که بین نسل فنی کار قبل و بعد انقلاب وجود داشت موجود نبود. هر دو گروه حرف های خود را برای گفتن داشتند. و از سال ۱۳۶۵ اولین نشانه های اصطکاک این دو دسته در باشگاه دماوند آشکار شد.

هر چند قبل از آن تاریخ قشر سنتی باشگاه نو آوری های اعضای تازه تر را در صعود هایی نظیر دماوند زمستانی جبهه جنوبی در سه روز بر نمی تابید اما صعود پر تعدادگرده آلمانها در تابستان سال ۱۳۶۵ کبریتی بود که آتش بسیاری از اختلافات باشگاه را شعله ور تر کرد.

تا آن زمان صعود از گرده آلمان ها فقط در حیطه خاصان بود و این مسیر چنان بزرگ جلوه داده می شد که گویا صعود آن کاریست کارستان. اما تیم ۱۰ نفره ای که گرده را صعود کرد هیچکدام جزو خاصان باشگاه نبودند!!!

تمامی این نفرات بجز یک نفر بار اولی بود که به گرده می رفتند و در بین آنها از پیر مرد ۶۵ ساله تا جوانانی کم سن و سال بچشم می خورد.

این صعود با انتقادات بسیار شدیدی در باشگاه دماوند روبرو شد. جلسات بسیاری برای اینکه ثابت کنند این نفرات حق صعود نداشتند در باشگاه بر پا شد و بسیاری از یکدیگر کینه بدل گرفتند.

در همان هیاهوی صعود گرده بود که خبر حیرت انگیز صعود ۳ ساعت و ۲۷ دقیقه ای دیواره به باشگاه رسید. خبر آنقدر کوبنده و غریب بود که تمامی قیل و قال ها را با خود شست و برد.

همگان به حیرت رفتند. اگر صعود دیواره این است که ما انجام می دهیم پس آن ها چه کردند اگر آن ها پس ما؟؟

انکار صعود - دروغ شمردن آن هم فایده ای در بر نداشت. این خبر اولین ترک را بر ساحت مقدسات کلاسیک باشگاه دماوند وارد کرد.

آن عجیب ها (منظور سنگنوردان همدانی) دست بر قضا در همان سال و سال بعد در همان جاهایی تمرین می کردند که اعضای باشگاه دماوند حضور داشتند. به همان سادگی افراد عادی بودند والزاما برج عاج نشین نبودند.

طبیعتا برای مشتاقان کارهای فنی سیره این افراد خاکی مسلک الگوی راحت تری بود تا الگوی سخت و خشک باشگاه دماوند که معتقد بود باید تازه کار ها کوله نفرات قدیمی تر را بدوش بکشند در پای دیواره صعود آن ها را تماشا کنند و بعد ها اگر گوش بفرمان بودند و خوب کم کم بعنوان نفر دوم در نیمی از دیواره بند یخچال صعود کنند و بعد تر ها هر زمان که صلاح بود باز تحت نظر به مسیر های بلند تر بروند.

طبیعتا پیشرفت منظم و با برنامه امر مذمومی نیست اما خشک بودن این روش بسیاری از جوان ترها را به سوی دسته های فنی کار با دید باز تر سوق داد.

کلاس تکمیلی سنگنوردی پل خواب سال ۶۶ باعث ورود جوانانی به عرصه کار فنی شد که اینبار مجوز اجرای برنامه های فنی را هم داشتند.

آشنا شدن با شیوه ای جدید صعود گریز از روش های سنتی و استفاده از ابزار جدیدتر سنگنوردی حتی بصورت دست ساز از شیوه هایی بود که تنی چند از آنها بشدت در پی ترویج آن بودند. حادثه دیواره علم کوه در سال ۶۷ (گیر کردن دو نفر در تاقچه قمقمه) و تبعات آن ثابت کرد که باید دیدگاه های فنی گروه دچار تحول شود. برای بسیار جای سؤال بود که چطور دختران عضو گروه آرش دیواره علم کوه را در ۶ ساعت صعود می کنند و بعد بهترین نفرات ما باید ۲ شب بر روی همین مسیر دیواره بخوابند!!!! و دچار حادثه شوند.

هر چند در حادثه فوق خوشبختانه هیچ اتفاقی برای صعود کنندگان نیافتاد و تیم امداد توانست با کشیدن بیش از ۱۵۰ متر طناب ثابت خود را به سانحه دیدگان برساند و هوای خراب آن ماه در علم چال که همراه با بارش برف و رعد برق بود راهی به جز درخواست کمک برای صعود کنندگان نگذاشت اما روند کند صعود آنان نشانگر ضعف تکنیکی و فاصله آنان از صعود های روز بود.

این کرده روز اول از مسیر لهستانیها تا تاقچه مثلث صعود می کند. در همین روز کوله یکنفر از آنان به پایین می افتد ولی فردا باز با وجود نداشتن پوشاک کافی به صعود ادامه می دهند. یک روز تمام صرف صعود سه طول ادامه مسیر از گربه روها می کنند تا شب در تاقچه قمقمه بخوابند که دچار طوفان می شوند.

اعتراضات اعضا به این برنامه در جلسه مخصوص اعضا به جایی نمی رسد اما نتیجه واقعی در پاییز - زمستان آن سال و بهار سال دیگر به ظهور رسید. جوانان مشتاق کارهای فنی دیگر حاضر به تبعیت از دستورات آن قدیمی ترها که در عمل ناکارا بودن خود را نشان داده بودند نبودند.

گشایش مسیر بر روی دیواره شمشک که اولین گشایش مسیر بر روی یکی از دیواره های اطراف تهران توسط اعضای گروه بود - گشایش مسیر بر روی دیواره پل خواب - صعود های مکرر پل خواب دیگر عرصه را بدست نسل جدید سنگنورد داد.

و گروه دیگر تنها در سکوت نظاره گر این فعالیت ها بودند. صعود پر تعداد دیواره بیستون توسط سرپرستی جوان و همراهانی جوان تر پشتوانه مناسبی برای حرکت های آینده این جوانان بشمار می آمد.

سرپرست برنامه صعود دیواره بیستون برای گرفتن مجوز صعود از هیئت مدیره وقت باشگاه مجبور شد سه ساعت تمام در جلسه هیئت مدیره به ایرادات منتقدان این برنامه از انبار دار باشگاه گرفته تا مسئول فنی پاسخ دهد و آن ها را مجاب کند که این نفرات توانایی صعود را دارند.

سرپرست این برنامه بعد ها گفت: اجرای برنامه در برابر مشکلات اعلام و تایید برنامه بازی ساده ای بیش نبود.

در آن زمان دو گروه فنی کار در باشگاه شکل گرفته بودند. که هر دو گروه از نسل جدید بودند و مشکلی نیز با هم نداشتند. این دو گروه در آن سال طی دو برنامه مجزا به منطقه علم کوه رفت و

هر دو دسته با انجام صعود های یکروزه و سریع برای اولین بار موفق شدند طلسم صعود دیواره علم کوه را در باشگاه دماوند بشکنند.

دیگر دیواره علم مکان غریب و سختی نبود. گشایش مسیر های جدید (بیش از ۱۰ مسیر) در دیواره های اطراف تهران در ادامه همان سال نشانگر روند رشد فنی دماوندیان بود.

در زمستان این سال و در پی اجرای برنامه اولین صعود زمستانی دیواره ۴۰۰ متری تافک سفید در منطقه جوپار که فنی ترین برنامه سال ۶۸ توسط فدراسیون اعلام شد سرپرست این برنامه بر اثر ناراحتی هایی که توسط بافت قدیمی باشگاه برایش بوجود آمده بود از باشگاه به حالت قهر بیرون رفت.

نبود او که به راستی حق بزرگی در تربیت نسل جدید فنی کاران باشگاه داشت برای دسته دور بر او خلا بزرگی را بوجود آورد . شاگردان مستقیم او با وجود فعالیت خوب در سال ۶۹ کم کم بعلت درگیری های زندگی و تحصیلی حضور کم رنگ تری در باشگاه داشتند.

باز گشایی مسیر لهستانی های ۴۸ در سال ۶۹ نیز یکی دیگر از افتخارات بزرگ دیواره نوردان باشگاه بود. از سال ۷۰ و با رونق گرفتن مسابقات سنگنوردی فنی کاران باشگاه دماوند نیز به این عرصه کشیده شدند.

در عرصه مسابقات سنگنوردی و روش های نوین نیز آنان حرف هایی برای گفتن داشتند. اعزام سه نفر به شامونی فرانسه و گذراندن دوره های کوهنوردی در آنجا، حضور پر رنگ در کلاس های برگزار شده توسط فدراسیون با حضور مربیان فرانسوی کسب مقام های قهرمانی کشور و حضور در تیم های ملی همه و همه سطح فنی آن مکان را بالا برده بود.

در تمامی این مدت گروه غیر فنی باشگاه دماوند با سر و صدایی کمتر مشغول اجرای برنامه های خود بود. برنامه ای قله نوردی - بازدید از غار ها و منطقه گردی . و همواره در جلسات مخصوص اعضا بسیاری از جوانان قله نورد از این امر گله داشتند که با وجود اینکه تعداد فنی کاران ۱۰ درصد اعضای فعال است اما ۹۰ درصد بودجه باشگاه صرف آنان و لوازم آنان می شود.

کم کم قله نورد ها با شروع جو عمومی خط الرس پیمایی در ایران به این موج پیوستند و با اجرای برنامه های جالب نیز خود مدعی موثر بودن و با ارزش شمردن برنامه هایشان در برابر صعود های دیواره ای شدند.

در این بین برنامه های غار نوردی باشگاه دماوند در محاقی از فراموشی قرار داشت . غارنوردی در باشگاه دماوند در حقیقت توسط عده ای خاص از همان بافت قدیمی اجرا می شد. بعد از کم شدن فعالیت یکی از علاقه مند ترین غارنوردان باشگاه که کتابی هم تحت عنوان غارنوردی به چاپ رسانده برنامه های غار نوردی باشگاه بصورت غیر رسمی اجرا می شد اما اقبال چندانی از سوی اعضای تازه تر نداشت .

هر چند گروه غار نورد قدیمی همچنان هر از چند گاهی بدنبال غارهای جدید بودند. بعضی از خرده گیران بر این عقیده بودند که آنها چندان در پی بازدید از غار نیستند بلکه بدنبال غارهایی بکر هستند تا شاید بتوانند بهره ای از گنجینه احتمالا مخفی شده در آن ببرند.

بازدید از چاه دیو - غار قاطرچی زنجان که اعضای برنامه کاملاگزینش شده بودند این نگره را تقویت می کرد. ولی در هر حال دنیای تاریک و سرد غارها چندان بازدید کننده نداشت. از بین افراد جوان تر و فنی کار دو نفر یا سه نفر بودند که هر از چند گاهی مبادرت به اجرای برنامه های غار نوردی می کردند ولی این غارها جزو غارهای فنی بشمار نمی آمدند. بازدید های سالانه از غار یخ مراد - بورنیک - رود افشان و گاه به گاه کهک و کتله خور عمده فعالیت های غار نوردی باشگاه بود.

دهه هفتاد دهه افت و خیز در فعالیت های فنی باشگاه دماوند بشمار می آید. کوهنوردی ایران در این سال ها با ترک پوسته قدیمی خود کم کم نگاه به نو آوری و ساختار شکنی داشت و طبیعتا باشگاه دماوند هم با وجود حالت نفوذ ناپذیرش نمی توانست از این موج کناره بگیرد. در اوایل سال های هفتاد حرف ها و طرح ها بلند پروازنه ای در باشگاه شنیده می شد و حتی صحبت از صعود مجدد قله هشت هزار متری گاشر بروم یک بود و چند جلسه ای هم در این باره تشکیل شد.

اما بناگاه روند رو به رشد فعالیت های دیواره نوردی و سنگنوردی از سال ۷۲ - ۷۳ رو به زوال گذاشت. بسیاری از فنی کاران به خاطر تقابل با بافت سنتی باشگاه که در هر حال خود را مالک باشگاه می دانست و یا به خاطر مسائل دیگر از باشگاه کناره گرفتند. و باز طبق روال تازه کار تر هایی به باشگاه دماوند آمدند که بیشتر گرایش قله نوردی داشتند.

از فنی کاران باشگاه و آنان که در برنامه های سال ۶۸ تا ۷۱ حضور فعال داشتند باز شمار بیشتری کم شدند. اما برخی از آنها هم بهتر دیدند با تغییر جایگاه خود را به بافت قدیمی نزدیک تر کنند. و باز میدان به نفرات تازه کار تری داده شد.

این چرخه زایش مجدد طبیعتا می توانست همواره بصورت خون تازه ای در رگ های باشگاه باشد اما نبود و کناره گیری تجربه دارها باعث وجود فاصله بین آرا و عقاید شد.

اینبار کسانی داعیه دار فعالیت های فنی باشگاه بودند که هیچ حضور ذهنی از آن انضباط خشک و سخت و یا اطلاعی از آن روحیه عصیانگری در برابر دیسپلین خشک را نداشتند.

در حقیقت اینان میوه چین تمامی برخوردارهای سابق بودند. افرادی سکندار میدان بودند که دیگر حضور پر رنگ فنی کاران باتجربه مانع دیده شدنشان نمی شد و به طبع میدان خالی را عرصه خوبی برای تاخت و تاز خود می دیدند. و با حاکم نمودن دیدگاه های خود سعی در رد هر گونه ایده دیگر را داشتند.

قدرت گرفتن این دسته و روابط خوبی که با بافت قدیمی باشگاه داشتند باعث نگرانی بعضی ظریف بینان شد و جلسات مخصوص اعضا در سال های ۷۴ و ۷۵ مویید خوبی بر این ادعاست. یکی از این افراد با خواندن نامه ای بسیاری از اتفاقات آتی باشگاه را پیش بینی کرد و هشدار داد این روند به تلاشی باشگاه می انجامد.

در اینجا از باید از بیرون و با دید گاهی آسیب شناسانه به باشگاه دماوند نگاه کنیم :

تغییر عرصه های اجتماعی بعد از سال ۷۰ - سیاست اقتصاد باز - بوجود آمدن برخی آزادی های نسبی و تغییر فضای جامعه همچنان تاثیر خود را بر این مجموعه داشت . برای بسیاری باز باشگاه دماوند بعنوان یگانه مکانی برای ابزار وجود و شخصیت داشتن در آمده بود.

اینان که در زندگی اجتماعی گاه چندان موفق نبودند هر چه که در فضای بسته اجتماع نمی یافتند سعی در یافتنش در باشگاه دماوند داشتند. کیش شخصیت و مطلق نگری یکی از بزرگترین مشکلاتی بود که باشگاه دماوند در آن سال ها با آن دست به گریبان بود.

محیط بسته باشگاه در برابر جامعه کوهنوردی و عدم قیاس فعالیت های انجام شده باشگاه با حقایق روز کوهنوردی ایران باعث شده بود که گاه ساده ترین فعالیت در چهار چوب باشگاه دماوند بعنوان فعالیتی بی نظیر و شاخص ارزیابی شود.

نبود سنگ نوردان با تجربه باعث شده بود گروه فنی کار جدید که خود را بدون رقیب می دید به ترویج دیدگاه های خود در باره خرد ترین و کلان ترین روش های کوهنوردی بپردازد و هیچ مخالفتی را هم بر نتابند.

در برابر روند ضعف فعالیت های فنی باشگاه دماوند که در چرخه صعود های تکراری بندیخچال - پل خواب و لشکر کشی های پر تعداد علم کوه با صعود های انگشت شمار و طولانی خلاصه می شد . قله نوردان و قشر غیر فنی کار با اجرای نو آوری های جالب در زمینه پیمایش خط الپس ها حرف های جدیدی برای گفتن داشتند.

در همین سال ها بود که بحث فنی کار - غیر فنی کار در باشگاه بالا گرفت و جلسات مکرر بسیار زیادی صرف این شد که هر دسته ثابت کنند فعالیت های آنها دارای ارزش بالاتری است .

در هر حال قله نوردان هر بار برنامه ای جدیدی را اجرا می کردند و فنی کاران برگگی جز اجرای برنامه علم کوه آن هم بصورت ناقص نداشتند.

نگاهی گذرا به صعود های انجام شده دیواره علک از سال ۷۵ الی ۷۹ که با صرف هزینه گزاف و نفرت زیاد صورت گرفت نشان از فاصله بسیار زیاد اجرا کنندگان این صعود با هم گروهی های چند سال پیش خود دارد.

در یک برنامه دیواره با یک شب مانی صعود می شود و کرده بعد از نیمه مسیر فرانسوی ها باز می گردند و یا گرده آلمانها با یک شب مانی صعود می شود!!!

در برنامه دیگر مسیر های کلاسیک در زمان های طولانی صعود می شود و یک مورد هم کرده از داخل قیف تقاضای کمک می کند و تیم امداد با نصب طناب ثابت آن ها از قیف بالا می کشد.

این برنامه ها در داخل باشگاه دماوند بصورت برنامه هایی استثنایی مطرح می شود . و انجام دهندگان آن حتی کسانی در علم چال بودند بشدت مورد تشویق تایید و تحسین قرار می گیرند.

و یا برنامه زمستانی صعود قله منطقه و گرده آلمانها که بیش از شش ماه در باره آن تبلیغ می شود و در پایان بدون رسیدن به هدف های اصلی خود به اتمام می رسد در محیط باشگاه دماوند بصورت برنامه ای شگرف مطرح می شود.

کشته شدن امیر رضا امیر امینی در حاشه بهمن چهار اتفاق مهمی بود که بخش عمده ای از سال ۷۴ باشگاه دماوند و سال بعد معطوف آن شد.

در همان سال ها افکار جامعه کوهنوردی ایران سخت درگیر مسئله صعود های برون مرزی بود . صعود قله کمونیزم - خان تنگری و بعد انتخاب نفرات برای حضور در صعود های هشت هزار متری. باشگاه دماوند با وجود داشتن مدعیان بسیار در این امر تنها در فعالیت های اولیه این صعود ها شرکت خوبی داشت حضور یکنفر در تیم راکاپوشی و یک نفر دیگر در تیم اورست . مابقی داوطلبین از باشگاه دماوند از حضور در تیم های هیمالایا بازماندند.

در تمامی این سال هیچگاه باشگاه دماوند نظر خوبی نسبت به فدراسیون کوهنوردی نداشت و همواره با دیدی خرده گرایانه نسبت به فعالیت های آن فدراسیون نگاه می کرد.

بسیاری چاپ یکی از تند ترین مقالات انتقادی نسبت به عملکرد فدراسیون در سال ۷۹ در مجله کیهان ورزشی را نتیجه رایزنی های برخی از اعضای این باشگاه می دانند.

بعثت سابقه دماوندیان همواره خود را در مقامی بالاتر از فدراسیون می دانند و بسیاری از مسئولین فعلی فدراسیون در کمیته های را شاگردان قبلی و متمرّد خود می دانستند و می دانند..

بعثت دریافت پروانه باشگاه از تربیت بدنی نیز خود را جدا از فدراسیون و قوانین آن محسوب کرده و تا جای ممکن سعی در دور زدن فدراسیون داشتند. نمونه بارز آن صدور احکام در رده های مختلف آموزش بود .

این نکته کاملاً درست و بر حق است که این تشکیلات دیر پا ترین تشکیلات کوهنوردی ایران بوده اما هیچگاه نمیتوان این نکته را از نظر دور داشت که متولی امر آموزش در کشور فدراسیون کوهنوردی می باشد.

معمولاً دماوندیان هنگامیکه از دعوای داخلی فارغ می شدند در بحث در باره فدراسیون و انتقاد از آن گوی سبقت را از همگان خود می ربودند.

سال ۷۸ و ۷۹ چند اتفاق مهم در باشگاه دماوند بوقوع پیوست :

انتخابی دبیری جوان

انتخابات هیئت امناء

ورود اعضای آزمایشی که از لحاظ علاقه - تعداد و دیدگاه های مشترک در سابقه بعد از انقلاب باشگاه بی نظیر بودند.

دبیر جوان باشگاه دماوند در انتخابات آبان سال ۷۸ بعنوان اولین دبیر اساسنامه جدید برگزیده شد. دوره دبیری وی بطور استثنای ۴ ماه طولانی تر از یکسال بود . او از همان گروهی بود که از زیر سایه آن بزرگتر ها بیرون آمده بود و این امر برای او بسیار مهم بود. در نبود بسیاری او فنی کار مطرح باشگاه بود. طرح های بلند پروازانه ای در سر داشت و این می خواست طرح ها را با کمک باقی مانده نفرات فنی کار که داعیه راهبری فنی گروه را داشتند و کمک بافت قدیمی باشگاه که خویشاوندی و دوستی فامیلی با آن ها داشت عملی کند. ترکیب هیئت مدیره او نیز غیر از کمیته فنی ترکیبی بود که برای اجرای برنامه های بلند مدت رام محسوب می شود. گذاشتن زمان فوق

العاده بالا - صرف وقت بسیار برای رایزنی با افراد پشت پرده - صبوری در اجرای نقشه ها و همچنین خود محوری او باعث شد که در زمان دبیریش در باشگاه مسائل زیادی مطرح و برخورد های زیادی پیش بیاید.

انتخاب همزمان همسر وی بعنوان مسئول بخش بانوان باشگاه این زوج را بطور تمام وقت درگیر مسائل باشگاه و اجرای برنامه های خود و مبارزه با رقیبان احتمالی کرد. یکی از پر سر و صداترین مسائل آن سال انتخاب و اعزام سه نفر از اعضا باشگاه به شامونی فرنسه بود که دو نفر از آن ها با کمک باشگاه به این برنامه رفتند و اعتراضات بسیار زیادی در باره نحوه انتخاب این دو تن که یکی از آن ها دبیر باشگاه بود صورت گرفت. مخالفان عقیده داشتند در این انتخاب جانب انصاف رعایت نشده و بودند نفرات شایسته تری که مستحق این انتخاب باشند.

اخراج یکی از اعضا قدیمی باشگاه در همان سال نیز باعث بروز اعتراضات بسیاری در بین اعضا شد که به مخفی کاری هیئت مدیره در این باره اعتراض می نمودند. در این سال ها کماکان فاصله بین پیش کسوتان فنی کار بزرگ و اعضای عادی حفظ شده بود و بسیاری از علاقه مندان در زیر حمایت این نفرات مشغول فعالیت بودند. رابطه ای که گاه جلو هایی از اطاعت کورکورانه و مرید و مرادی به خود می گرفت.

این جوانان وقتی به عضویت باشگاه در آمدند که از فنی کاران و آشنایان به دیواره های بلند چند تنی بیش در باشگاه فعالیت نمی کرد و طبعاً جذب آنکس می شدند که هنوز داعیه فنی دار و با سابقه بودن می کرد. طبیعتاً آنان هر چه از آن فرد می شنیدند باور می کرده و برایشان هم طنابی با کسی که در باشگاه دماوند به زعم خود بیشترین افتخارات فنی را داشت افتخاری بزرگ بود. بدین ترتیب جمعی در باشگاه دماوند شکل گرفت که با حمایت دبیر و منتفذان بافت سنتی همراه بود و به زعم آن ها آینده باشگاه در گرو این افراد بود. افرادی شاخص.

انتخاب هیئت امنای در سال ۷۹ اتفاق خاص دیگری بود. ترکیب ده نفره هیئت امنای که هشت نفر آنان از اعضای قبل از انقلاب باشگاه بودند و دو نفر از اعضای جدیدتر بزودی با عدم حضور دو نفر از اعضای قدیمی دچار تغییر شد.

دیدگاه های اعضای هیئت امنای بیشتر دو بخش اقلیت سه نفره و اکثریتی ۷ نفره نمود پیدا می کرد و با ادامه جلسات و بروز مشکلات با وجود تلاش همگان برای حفظ ظاهر قضیه باز می شد رگه هایی از جانبداری از دسته های خاصی در باشگاه را بخوبی حس کرد. این جانب داری ها گاه در قالب نامه هایی که بشدت حساب شده به رشته تحریر درمی آمدند در تابلوی اعلانات باشگاه دیده می شد.

اجرای برنامه صعود دیواره علم کوه که اعضا آن با سه شب مانی به موفقیت به اتمام مسیر شدند. همچنین برنامه زمستانی صعود دیواره علم کوه و همچنین نتایج به زعم بسیاری تحریف شده کلاس های مربیان فرانسوی که بنا به دعوت دبیر وقت به ایران آمده بودند از جنجال برانگیز ترین مسائلی بودند که باعث تشکیل جلسات مخصوص اعضا و بحث های بی پایان شد.

از دید مخالفان در تمامی این برنامه ها رد پای دبیر و اعمال نظر او بچشم می خورد و مدافعان دبیر شدت از او دفاع می کردند. نمونه بارز این اختلافات و درگیری های دو طرفه را در شب انتخابات اسفند سال ۷۹ را بسیاری به یاد دارند. در آن انتخابات عملکرد هیئت مدیره برای اولین در تاریخ باشگاه دماوند به تأیید مجمع نرسید. هر چند رئیس وقت مجمع با زرنگی این موضوع را لاپوشانی نمود.

اما آزمایشی های سال ۷۹ این افراد که از ابتدای سال ۷۹ به عضویت باشگاه دماوند در آمدند طیف خاص و بسیار جالبی را محیط جو زده باشگاه دماوند تشکیل می دادند. میانگین بالای تحصیلات آنان - با انگیزه بودن - داشتن آرا نزدیک به یکدیگر و مهمتر از همه اجرای بیش از شش ماه برنامه تحت سرپرستی یک نفر که دلسوزانه قصد آموزش آن ها را داشت این گروه را به مرور به وزنه ای در خور در معادلات تصمیم گیری باشگاه دماوند تبدیل کرد.

اتکا به نفس آنان که اکثرا دارای موقعیت اجتماعی مناسبی بودند و به باشگاه دماوند به عنوان آخرین ملجا نمی گریستند و به خاطر همین جرات انتقاد از آن را به خود می دادند بارها باعث بروز بحث بین این تازه واردان کم تجربه !! با بزرگانی شد که هیچگاه خیره سری بر نمی تابیدند. اینان تازه نفسانی بودند که برای پیشرفت خود را محتاج کسی نمی دانستند. سعی در مستقل بودن داشتند و صمیمانه برای پیشرفت حاضر به همکاری بودند. اما برای اطاعت نه.

اینان از درون جمع خود شاهد درگیرها - پای مال شدن بسیاری ارزش ها شدند و دیدند که آن کهنه کارها چگونه حاضر نیستند کسی را جز حلقه اطرافیان خود به بازی بگیرند و بپذیرند. پذیرفته شدن در حلقه خاصان مستلزم حرف شنوایی و اطاعتی بود که بسیار از اعضای ۷۹ میانه ای با آن نداشتند.

در هر حال بعد از پایان دوران آزمایشی بعضی از آنها کما بیش جذب بدنه سنتی باشگاه شدند اما اکثریت آنان اتحاد خود را بعنوان جریانی منسجم برای خود حفظ کرد. از سال هشتم اینان با اجرای برنامه های متنوع و عمدتا غیر فنی رنگ و بویی تازه به برنامه های باشگاه دادند. برنامه های فنی هنوز در انحصار همان گروه شاخص بود که پذیرای هر شخصی نبودند.

یکی از بزرگترین ضربه های که باشگاه دماوند در پایان سال ۷۹ متحمل شد دلسردی یکی از بهترین مربیان باشگاه و کشور از باشگاه در پی مسائلی بود که دبیر وقت برای او بوجود آورد. او که سابقه عضویت در تیم فاتح اورست و برگزاری کلاس های بسیار زیاد در سطوح مختلف داشت و جزو مطرح ترین مربیان فدراسیون کوهنوردی محسوب می شد. به دلیل همین برخوردها فعالیتش را با باشگاه بسیار بسیار کم نمود.

با وجود ترکیب نسبتا یکدست هیات مدیره در سال ۸۰ این هیئت مدیره وارث درگیری ها اختلاف نظر ها و برخوردهای هیئت مدیره سابق بود و با تمام تلاش دبیر جدید تدابیر او چندان موثر واقع نمی شد.

در همین سال کم کم عده ای مشتاق کار فنی که آن ها نیز همانند اسلاف قبلی خود دل خوشی از دیسپلین فنی باشگاه نداشتند دور هم جمع شدند.

گویا این حلقه تسلسل همواره در باشگاه دماوند وجود دارد. گروهی حاکمند - گروهی عصیان گر بمرور افراد جایگزین دیگران می شوند. عصیانگران قدیمی خود حاکم می شوند و مزه حکم رانی و مورد توجه بودن را می چشند و فراموش می کنند خود چه بودند.

دو عنصر مورد توجه بودن و قدرت داشتن از عواملی است که همیشه شیفتگان این موقعیت را در باشگاه دماوند بسوی خود می کشد. افرادی که در محیط در جامعه چنین جایگاهی ندارند اما در محیط باشگاه دماوند به چنین جایگاهی از احترام و حتی ستایش می رسند. و طبیعتاً برای حفظ این موقعیت حاضر به هر کاری می باشند.

تابستان سال ۸۰ برنامه دیواره علم کوه با وجود زمان های صعود نامناسب (بیش از یک روز) از لحاظ تعداد نفرات و صعود های انجام شده یک استثنا بود این برنامه که بیشتر آن تماماً توسط اعضای ورودی ۷۷ به بعد و حتی دو نفر ورودی ۷۹ به انجام شد چندان مورد خوش آیند گروهی که داعیه کار فنی در باشگاه را داشتند نبود و بشدت مورد انتقاد های نه چندان منطقی قرار گرفت. در هر حال باز نسل جدیدی در باشگاه بوجود آمده بود که مقررات و روش خود را داشت.

در همین سال بود که باز توجه یکی از افراد جدیدتر به مسئله پیمایش غار ها جلب شد. در باشگاه دماوند هر گرایشی از کوهنوردی دارای متولی خود بود به غیر از غار.

غار نوردی جایی بود که می شد به خوبی در آن مطرح شد و رشد کرد و چه غاری بهتر از پراو. بازدید ناموفق غار پراو در سال ۷۹ تا چاه ۱۵ آوازه اورست غار های ایران را در باشگاه دماوند بلند کرد. باشگاهی که سخت به اولین های خود می نازید تا آن زمان هیچ غارنوردی نداشت که از غار پراو بازدید کرده باشد. این برنامه در محیط باشگاه دماوند می توانست بعنوان برگی برنده رو شده و همگان را به تحسین وادار کند.

حضور یک نفر از بخش بانوان نیز عامل مهمی در مطرح شدن این برنامه بود. تقریباً در ایران و امروزه برنامه ای را نمی توان اجرا کرد که صفت اولین را با خود به همراه داشته باشد ولی حضور بانوان در هر برنامه ای چنین صفتی را به برنامه می دهد.

در اینجا به هیچ عنوان قصد تخریب و زیر سؤال بردن فعالیت بانوان در عرصه کوهنوردی نیست و فقط هدف روش کردن خط ظریفی است که گاه علت اصلی وجودی حضور بانوان را زیر و رو می کند.

اولین بودن

هنگامیکه اعضای این تیم قصد بازدید از غار را داشتند یکی از کوهنوردان کرمانشاهی به آنها می گوید: تا کنون هیچ زنی از غار بازدید ننموده است.

اینجا می تواند یک انگیزه بوجود بیاید: اولین بازید یک زن از غار پراو. اورست غارهای ایران

این انگیزه به هیچ عنوان بذاته اشکال ندارد. اما نحوه رسیدن به آن؟ و قیمت آن؟

این برنامه در چاه ۱۵ بعلت خستگی اعضا و عضو زن گروه توسط سرپرست برنامه تمام شده تلقی می گردد و اصرار بعضی اعضا برای اجازه حد اقل پیشروی دو نفره تا انتها غار بی نتیجه می ماند.

شاید سرپرست نمی خواست افتخار اولین دماوندی را که به انتهای غار پراو می رسد از دست بدهد. و یا آن سال از دو پاره کردن تیم واهمه داشت .

دو نفری که هنوز آمادگی بازدید انتهایی غار را داشتند کسانی بودند که بار اصلی فنی تیم بر دوش آن ها بود و اگر سرپرست تیم با آن ها همراه می شد توان بقیه تیم بسیار پایین می آمد و این ریسکی بود آن سال سرپرست تیم حاضر به انجامش نشد.

بنظر من دانستن مقدمه بسیار طولانی از آن جهت مفید است که ذهن خواننده را با زوایای ناگفته محیطی که برنامه غار پراو سال ۸۱ در آن شکل گرفت آشنا می کند. هر کدام از این مسائل چنان در بافت باشگاه دماوند ریشه دوانده است که نمی توان هیچ اتفاقی را بدون در نظر گرفتن آن ها بررسی کرد.

بسیاری از باید ها و نبایدها بودن ها و نبودن ها کینه ها و رفاقت ها همه و همه ریشه در مسائل ذکر شده دارند . این برآستی مهم است که همگان بدانند در پشت آن در های بسته گاه بر اثر قدرت طلبی افراد تا کجا حاضر به پیشروی هستند. و چرا ؟

هدف موشکافی قضیه است .

جان دو انسان گرفته شده .

یک بار دیگر این جمله را بخوانید با دقت بخوانید :

دو نفر دیگر نیستند نفس نمی کشند راه نمی روند نمی توانند آواز بخوانند زیر آفتاب راه بروند بخندند گریه کنند . آنها مرده اند.

و این در حالی است که می شد چنین نباشد.

در کوهنوردی نمی توان انتظار حادثه را نداشت ولی کسی نباید به کام مرگ برود و بدتر از آن نباید نا آشنایی را به چنین کاری سوق داد .

وظیفه اصلی باشگاه ها و گروه ها چیست ؟

نقد برنامه ها و انتقاد ها در محیط بسته آن ها با چه برخوردی روبرو می شود ؟

جایگاه فکر درست و تمایز آن با فکر غلط چیست ؟

چه کسی باید پاسخگو باشد؟

به صرف غیر انتفاعی بودن یک تشکیلات می توان همه چیز را انکار کرد. مسئولیت را می توان انکار کرد ؟

در باشگاه دماوند چه کسی باید حد اقل پاسخگو باشد؟

الگوی قدیمی باشگاه ؟ فرخ رحمدل ! او که در جلسه ای به خواهر ویکتوریا توهین می کند؟

یا دبیر باشگاه که در بدو کار منکر آگاهی از اجرای برنامه می شود؟

یا هیئت امنا ؟

یا تک اعضا ؟

سرپرست ؟

خود اعضا ؟

شاید هم هیچدام ؟

یا همه ؟

نامه های باشگاه دماوند به هیئت تهران و فدراسیون کوهنوردی برای جذب امکانات برای همین برنامه موجود است چرا کسی نباید بپرسد اعضا این برنامه با چه سابقه ای و توانی برای این برنامه گزینش شدند؟

.....

.....

به این مسائل هم خواهیم پرداخت .

سال ۸۰ در باشگاه دماوند چندان بی حادثه سپری نشد . استعفا پر سر و صدای چند نفر از باشگاه همانند مسئول آموزش و یکی از سرپرستان موفق برنامه های زمستانی چند سال گذشته در جلسه مخصوص اعضا همه نشانگر جو متشنج و درگیر درونی باشگاه بود.

مسئول فنی وقت باشگاه مسائلی را در باره نبود یکسری از ابزار و لوازم عنوان می کرد ولی کسانی که باید پاسخگو می بودند به خاطر نزدیکی به حلقه های قدرت اصلی اعتنایی به آن نداشتند. در سال ۸۰ با کناره گیری مسئول کمیته فنی آخرین فرد از فنی کاران عصیانگر باشگاه که هنوز بر افکار خود پابر جا بود و از باشگاه خارج شد باز عرصه برای همان گروه قبلی محیا شد.

حضور او در سمت کمیته فنی و بر خوردهای منطقی او با اجرای برنامه های مسئله ساز که ناشی از دل سوزی و صداقت او بود باعث جهت گیری منطقی برنامه های گروه بود.

در شهریور همان سال برنامه بازدید از غار پراو توسط سرپرست سال قبل منتهی با تعداد بیشتری نفرات مجددا اعلام شد. در این برنامه اعضای ورودی سال ۷۹ که اولین سال حضور رسمی خود در باشگاه را طی می کردند حضور زیادی داشتند.

غار پراو برای بسیاری از آنان جاذبه بسیار زیادی داشت. و شاید اجرای آن افتخاری بود که می توانست جایگاه آن ها تا حد زیادی در مناسبات گروه بالا ببرد.

اینان در زمستان گذشته هم در صعود های زمستانی بخصوص در دماوند فعالیت جالبی از خود بروز داده بودند. نشانه آن اولین صعود یال شرقی دماوند در زمستان بعد از سال ها شکست دماوندیان بر روی این جبهه بود.

پر سابقه ترین نفرات بافت قدیمی باشگاه در این برنامه ناکام ماندند و این مسیر توسط ۴ نفر که دو تنشان از ورودی های سال ۷۹ و دختر بودند صعود شد.

طبیعتا از دیدگاه مثبت آنان جذب بخش سازنده رقابت در باشگاه شده بوده بودند. اما مرز سازنده بودن و مخرب بودن فعالیت ها در باشگاهی مانند دماوند بسیار باریک است .

کاظم فریدیان مجددا در سال ۸۰ برنامه بازدید غار پراو را اعلام کرد.

اما حضور تمامی ورودی های سال ۷۹ در این برنامه اعم از پسر و دختر در این برنامه توسط مسئول کمیته فنی ممنوع اعلام شد. امیر احمدی و ویکتوریا کیانی راد نیز در این شمار بودند.

بسیاری از آنها از مسئول کمیته فنی که خود را شاگرد و دست پرورده او می دانستند دلگیر شدند اما او بر سر حرف خود ایستاد و آنان را برای چنین برنامه ای به حق کم تجربه اعلام کرد. فریدیان این برنامه را به همراه دو تن دیگر انجام داد.

چند هفته قبل از برنامه فریدیان یکی از اعضای باشگاه دماوند مدعی شده بود در یک تلاش انفرادی تا انتهای غار پیش رفته و بازگشته است. این کار از او یک قهرمان ساخت. و هنگامیکه فریدیان بازگشت اعلام کرد اثری از او در انتهای غار بچشم نخورده! به این ترتیب کاظم فریدیان اولین سرپرست و بازدید کننده غار پراو در باشگاه دماوند شد. بد نیست کمی دقیق تر به این برنامه نگاهی بیاندازیم.

تاز سرپرست این برنامه در باره غار بر این اساس استوار است که کسانی بهتر در غار پراو می توانند عمل کنند که خط الرس رو های قدری باشند. چون غار پراو کار فنی آن چنانی ندارد و هر شخصی می تواند یومار بزند!

دو نفر همراهان او در این پیمایش نیز از قویترین خط الرس رو های باشگاه دماوند محسوب می شدند. تیم سه نفره در بازگشت بعلت خستگی ناشی از بارکشی و بقیه عوامل کلیه بار خود را در استراحتگاه چاه پنج بجا گذاشت و فقط در تلاش این بود که از غار خارج شود.

این نفرات بعد از خروج از غار و استراحتی طولانی که بیشک بعد از چنان فعالیت سخت و مشکلی بدان نیاز داشتند چنان از لحاظ بدنی فرسوده بودند که مسیر پناهگاه تا ده چالابه را با استراحت های طولانی و زیادی طی نمودند.

به هر حال توان بدنی آن ها آنقدر بالا بود که موفق به اجرای موفقیت آمیز این برنامه شدند و طبیعتاً هر کار شاقی فرسودگی و خستگی خود را در پی دارد.

مدت کمی بعد از اجرای این برنامه فریدیان تحت عنوان برنامه " پاکسازی غار پراو تا چاه پنج " مجدداً به غار برگشت تا بدینوسیله و در قالبی محترمانه باقی مانده لوازم خود را از غار خارج کند. وی در گزارشات خود به این امر اذعان نکرد که تیم وی بعلت خستگی قادر به بیرون آوردن لوازم از غار نبود.

هر چند بیان چند این امر از ارزش کار انجام شده توسط آن سه نفر نمی کاست. ولی شاید به نظر او در اقتدار برنامه در اذهان عمومی خللی وارد می کرد!!

در تیمی که تا چاه پنج به پاکسازی و حمل لوازم پرداخت عده ای از محروم شدگان برنامه پیمایش انتهایی حضور داشتند. یکنفر از آنها هنگام دادن گزارش برنامه پاکسازی ضمن انتقاد از کمیته فنی چنین گفت:

ما که تا چاه پنجم رفتیم و کاری نداشت. آقای فریدیان هم می گوید تا آخر مسیر به همین صورت است و مشکلی ندارد. نمی دانم چرا کمیته فنی و با چه دیدی ما را از حضور در این برنامه محروم کرده است!!

همان گونه که ذکر شد در باشگاه دماوند تا حد زیادی ارج و قرب نفرات بنا به برنامه های اجرا شده توسط آنان تعیین می شود و طبعا برای سرپرست تازه واردی هم چون کاظم فریدیان اجرای برنامه های نو و جسورانه جذابیت خاصی داشت .

کاظم فریدیان از نظر بدنی کوهنورد بسیار قوی و استخوان داری است . فیزیک بدنی خاص او سابقه پرش آزاد با چتر - رانندگی سرعت اتومبیل و دیگر ورزش ها روحیه ای خاص و جنگنده به او داده است .

از یک منظر او هیجان خواه است و از هیجان لذت می برد . با شرایط می جنگد تا به هیجان برسد . بسیاری از حاضرین در صعود همگانی پاییز سال ۷۹ قله توچال تعریف کرده اند که او چطور و با هر قیمتی مبادرت به پرش با چتر از پایین ایستگاه ۷ کرد. در شرایطی که باد به هیچ عنوان اجازه این کار را نمی داد.

خصلت دیگر او دقت در انتخاب نفراتی است که می توانند برنامه های او را به موفقیت برسانند . و این را بارها در انتخاب هم طناب های مختلف و یا همراهان گوناگون به اثبات رسانده است. تجربه کار فنی فریدیان با توجه به سن و سالش کم است و او بسرعت با انجام صعود های مختلف دیواره ای سعی در پر نمودن این فاصله را دارد. می توان گفت او زندگی می کند که کوهنوردی کند در حقیقت در کوه است که به آنچه هیجان یا آرامش می خواندش دست پیدا می کند . طبیعتا اجرای برنامه های سخت دادن گزارش برنامه های جالب و تحسین شدن برای او لذت بخش است .

فریدیان بسرعت در باشگاه تبدیل به کسی شد که حاضر بود هر کسی را با خود به برنامه ببرد و این امر باعث محبوبیت او بین کم سابقه ترها شد.

کم سابقه ترهایی که مشتاق کارهای فنی بودند اما نه دیگر کسی باقی مانده بود تا بدرستی به آن ها آموزش دهد و نه می توانستند در جمع مدعیان کار فنی باشگاه پذیرفته شوند.

اما از طرف دیگر تجربه کم فنی او باعث بروز حوادث و سوانح های گوناگون در برنامه های او شد: دست شکسته پای شکسته انگشت شکسته و طناب پاره شده از اتفاقات عادی بسیاری از برنامه های او بودند.

تئوری های غریب در آموزش روش های صعود او را در بین بسیاری از سنگنوردان تهرانی معروف کرده بود. ولی در هر حال سابقه سرپرستی موفقیت آمیز صعود قلل و غار از او چهره ای آشنا در باشگاه ساخته بود.

در باره فریدیان یک نکته را می توان عنوان کرد . او بشدت علاقه به معروف شدن دارد . این امر نه خوب است نه بد ولی چگونگی آن

برنامه های او با چاشنی خطر همراه است او از خطر گریزان نیست طبیعتا هر کسی برای خود می تواند تصمیم بگیرد ولی برای دیگران نه .

کاظم فریدیان در سال ۸۱ به سمت کمیته فنی باشگاه انتخاب شد. بدون اینکه دارای حکم مربیگری باشد . وی این امر را با صداقت در جلسه عنوان کرد . ((او در آن زمان فقط مدرک

تکمیلی داخلی باشگاه را داشت و دوره عملی مربیگری را به تازگی سپری کرده بود ولی هنوز حکم مربیگری او صادر نشده بود و این در صورتی است که از نظر فدراسیون مسئولین فنی گروه ها باید دارای مدرک مربیگری باشند). اما در هر حال با رای اعضا به این سمت انتخاب شد. در انتخابات باشگاه دماوند چند سالی بود که برای انتخاب مسئولین کمیته ها در شب انتخابات به اجبار نام عده ای را در پای تابلو می نوشتند. شاید بتوان دلایل بی میلی بسیاری از اعضا بخاطر مسائل بوجود آمده و استعفا ها و دسته بندی های داخلی بر شمرد. فعالیت بعنوان مسئول یک کمیته مساوی است با صرف وقت بسیار که این وقت باید از خلال زمان زندگی روزمره که بیشتر آن صرف کسب معاش است بیرون کشیده شود. چنین انتصابی برای او آزادی عمل بیشتری در اجرای برنامه های خود بدون وجود دیدگاه مزاحم و خرده گیر بود. بنوعی او نیز سردمدار یک جریان فنی دار در باشگاه بود. که می توانست بصورت غیر مستقیم در برابر فنی کاران همدوره خود به ایستد. و چنین امری بسیار برای داعیه داران فنی باشگاه که خود را مالک الرقاب تمام فعالیت ها می دانستند خوش آیند بود. از آن جهت که اینبار اینان برای برخورد با متمردين جدید عنصری از جنس خودشان داشتند که در صف مقابل نمو پیدا کرده بود. آنان در جلسه ای که در باره تحلیل صعود دیواره لچور و پاندول شدن ۳۰ متری یکی از شرکت کنندگان برنامه بر پا شده بود عملاً فریدیان را زنده کننده سنت هایی دانستند که مدتی بود فراموش شده .

نکته ای که باید در باره آن تعمق کنیم جو خاص حاکم بر مناسبات و برنامه های باشگاه در این دوره خاص بود. باشگاه دماوند کمابیش از جریان رسمی و حتی عمومی کوهنوردی ایران به دور بود و اگر غیر از چند مورد استثنا بیشتر اعضا آن کاری با اتفاقات و مسائل دور و بر جامعه کوهنوردی نداشتند.

تبیین تئوری های خاص در محیط باشگاه توسط چند نفر و دفاع جانانه آن ها از این نظرات جو موجود را به نحوی آراسته بود که گویی کوهنوردی این است که ما می گوییم. تمامی این تئوری ها در قالب برپایی برنامه های شاخص دور می زد.

اصطلاح برنامه های شاخص که یکی از ماندگارترین میراث های دبیر جوان سال ۷۹ بود بطور ریشه ای در تار و پور باشگاه دماوند رسوخ نموده بود. بسیاری از سرپرستان به این نیت برنامه ای را اجرا می کردند که برنامه آن ها شاخص باشد.

توجه به این نکته ضروری است که این امر در صورت هدایت به مسیری صحیح می توانست باعث رشد و تعالی باشگاه دماوند گردد در صورتیکه اجرای آن به صورت فعلی و برداشت های ناقص باعث بروز رقابتی ناسالم شده بود. رقابتی که خواسته یا ناخواسته بصورت مستقیم یا غیر مستقیم همگان را تحت تاثیر قرار می داد.

اکثریت بدنبال برنامه شاخص بودند و معیارهایی که برای شاخص بودن و اولین بودن برنامه خود مطرح می کنند جالب بود:

اولین صعود قتل و و برگشت و پیاده روی ۱۰ کیلومتر از جاده

این قتل بارها صعود شده بود اما آن ده کیلومتر کذایی طی نشده بود!!!!

اجرای خط الرس به در کمتر از ۴۲ ساعت!!!!

این خط الرس در ۴۵ ساعت یا بیشتر صعود شده بود.

اولین بازدید از و دیدار از و رفتن به با مینی بوس.

این برنامه قبلا با ماشین شخصی اجرا می شود.

اولین صعود دیواره که نفرات در آن وسیله ای خاص به همراه داشتند!

این دیواره بارها صعود شده بود !!!!

بسیاری از برنامه به صرف به همراه بردن طناب انفرادی و کارابین برنامه فنی محسوب می شد و در سالی که کمترین میزان ریزش برف در ایران را شاهد بودیم ریزش برف در عربستان مستمسکی برای خاق العاده انگاشته شدن یک برنامه خوب می شد.

در اینجا بحث بر سر اغراق است . اغراقی که به خوب بودن برنامه بسنده نمی کند و می خواهد به هر تقدیر از آن برنامه یک شاخص بسازد.

.....

.....

دبیر انتخابی آن سال باشگاه یکی از سفت و سخت ترین مدافعان کوهنوردی سنتی بود . وی که مدرک مربیگری درجه سه خود را در سال ۷۱ اخذ کرده بود از سال ۱۳۶۲ بعنوان مربی در کلاس های باشگاه تدریس می کرد. و بعد از حادثه دیواره علم کوه در سال ۶۷ چند سالی از باشگاه دور بود تا در سال ۷۴ مجددا دبیر باشگاه شد که در نیمه های سال بعلت تغییر شغل به شهرستان رفت و مسئولیت دبیر را به مسئول کمیته آموزش سپرد. این تفویض اختیار باعث بروز اعتراضات و مشکلات زیادی در باشگاه شد.

در هر حال او با دادن تزه های مدیریتی و بیان اینکه باید در باشگاه دماوند کار مدیریتی انجام شود بدون حضور کاندیدای دیگر به دبیری رسید.

و سعی کرد دیدگاه های مدیریتی را وارد بخش های باشگاه نماید. که بعقیده بسیاری این تلاش ها در حد تغییر نام فرضا برنامه صعود دیواره علم کوه به پروژه صعود دیواره علم کوه و سرپرست به مدیر پروژه باقی ماند.

هدف غایی او بالابردن بیلان کاری هیئت مدیره در آستانه پنجاهمین سالگرد باشگاه دماوند بود و حتی صحبت از برنامه های بلند پروازانه ای همچون صعود قله K2 می شد و جلساتی در باره آن تشکیل داده شد.

طبیعتا کاظم فریدیان پای ثابت این برنامه ها بود. وی بعنوان مسئول فنی تاثیر زیادی بر روی دبیر وقت باشگاه داشت و طبیعتا دبیر که سالیان دراز از عرصه کوهنوردی جدی بدور بود مخالفت چندانی با نظریه های او نداشت .

برنامه هایی که او بعنوان مسئول کمیته فنی برای اعضا جدید طراحی کرده بود نشانگر روحیه خاص وی بود. یکی از این برنامه ها که عملی هم نشد برنامه صعود دماوند در آذر ماه برای اعضای آزمایشی بود.

تقریبا هر دو ماه در یکی از برنامه های او اتفاقی رخ می داد که منجر به سانحه می شد . توجه به بمباران تبلیغاتی دسته فنی کار باشگاه که همواره در واگویه " این ما هستیم که همه کاره هستیم و شما هیچید" بودند و بنوعی حس رقابت و اثبات خود را در بین اعضا دامن می زد جو عمومی باشگاه را بهتر روشن می کند.

بی اهمیت شمرده شدن برنامه های اعضای جدید در برابر ساده ترین برنامه سنگنوردی و به سخره گرفتن آن ها جو نا مطلوبی را بر گروه حاکم کرده بود. دیگر کمتر کسی در آنجا بود که گذشته را بداند .

همانگونه که ذکر شد هدف هیئت مدیره بالا بردن بیلان کاری خود بود . حضور پر رنگ بسیاری از بانوان باشگاه در صعود ها می توانست به این امر کمک شایانی کند .

هدف پر کردن ستون های یک جدول بود. جدولی بنام فهرست برنامه های اجرا شده که قرار بود در جشنی با شکوه قرائت شود.

کیفیت برنامه ها و مسائل داخلی آن هم مهم نبود . صعود دیواره علم کوه در سال ۸۱ و مسائل حاشیه ای سکوی علم چال را هنوز خیلی ها بیاد دارند. ابرام و پافشاری سرپرست آن برنامه مبنی بر اولین کرده بودن خود و هم طنابش که باعث بروز اختلاف در بین کرده های بعدی شد.

سئوالاتی نظیراگر برای نفرات سر طناب هر کرده اتفاقی می افتاد نفرات دوم که اعضا کمیته بانوان بودند چه می توانستند انجام دهند؟ و عدم رعایت مسائل ایمنی از زمره مسائلی بودند که در طنین دست زدن های بیشمار و حلقه های گل مراسم جشن و تقدیر از اولین زنان فاتح دیواره علم کوه در باشگاه دماوند و سرپرست آن بی پاسخ ماندند.

در باشگاه دماوند روال اجرای برنامه ها به این صورت بود که نفرات بر روی برگه ای تقاضای اجرای برنامه و نفرات عضو در آن برنامه را می نوشتند و سپس مسئول کمیته فنی این برنامه را تأیید یا احیانا رد می کرد.

در حالی که خود مسئول فنی برنامه ای را اعلام می کرد طبیعتا تایید برنامه نیز با خود او بود. در اینجا روند نظارتی که خدشه دار می شد.

طبیعتا مسئول فنی اعضا باشگاه و توانائی های آنان را بخوبی می شناسد و می تواند در باره صلاحیت آنان نظر بدهد و از حضور افراد کم تجربه در برنامه جلوگیری کند اما چه کسی بر روی نفرات انتخاب خود مسئول فنی در برنامه ای که سرپرست آن بود نظر می دهد؟

بعد از بروز حادثه دبیر باشگاه مدعی شد از نفرات و چگونگی برنامه با اطلاع نبوده . اما اعضای هیئت مدیره چیز دیگری می گویند. آنها معتقدند همه از جریان با خبر بودند ولی کسی چنین فکری را نمی کرد.

اهرم نظارتی باشگاه یا بازرس آن نیز به هیچ عنوان با این مسائل کاری نداشت و اعتراضات تنی از اعضا مبنی بر پایین آمدن سطح ایمنی در باشگاه راه به جایی نمی برد. دبیر که می گفت : با دیدی مدیریتی به باشگاه می نگرد از بالا باشگاه را همچون دریاچه ای آرام می دید واز جریانات تند زیر آن با اطلاع نبود .

اعضای هیئت امنای که در پی خروج دو عضو نا همگن (به زعم آنها) از جمع خود اینبار ظاهری یکدست پیدا نموده بودند نیز چندان کاری به اتفاقات جاری نداشتند. و به گفته خودشان مشغول برنامه ریزی های کلان بودند و اگر از سوی اعضا مسائلی به آن ها منتقل می شد آن را باز به هیئت مدیره رجوع می دادند.

باشگاه دماوند در روزهای دو شنبه مملو از اعضای بود که قصد اجرای برنامه داشتند و برخلاف چند سال قبل همواره تمامی صندلی های باشگاه در جلسات کاملاً پر می شد. و این خیل عظیم بالطبع نه چندان از سابقه باشگاه بخوبی با خبر بودند نه از مسائل پشت پرده .

فریدیان در سال ۸۱ در نبود کسانی که به خود جرات با اجازه مخالفت و حتی انتقاد با این برنامه را به این شکل می دادند برنامه " پاکسازی غار پراو " را اعلام کرد .

همان برنامه سال قبل !!!!

در ابتدا چیزی در حدود ۱۷ نفر برای حضور در این برنامه ثبت نام کردند. برنامه های تمرینی برای بازید غاری چون پراو اجرای دو یا سه برنامه پیمایش سرعتی خط الرس های یکروزه بود و یک برنامه بازدید از غار زیرآب اراک .

این غار یک چاه مانند است و چند فرود طولانی دارد . بیش از ۱۵ نفر در این برنامه حضور داشتند ولی برای این تعداد فقط یک جفت یومار برده شده بود . تمامی نفرات به داخل غار فرود می روند در بازگشت سرپرست برنامه خود بعنوان نفر اول از غار خارج می شد و بقیه نفرات که بعضی از آن ها سابقه یومار زدن بر روی طناب را نداشتند ساعت های متمادی وقت صرف می کنند تا به هر طریق از چاه خارج شوند!!

بطور مثال ویکتوریا کیانی بیش از ۴۰ دقیقه در بالای چاه برای عبور دادن یومار خود از محلی که طناب با سنگ درگیر بود معطل می شود.

یکی از این نفرات در جلسه روز دوشنبه می گوید: من به فریدیان زنگ زدم و پرسیدم برنامه چیست ؟ جواب داد : غار زیر آب . که باید با یومار برگردی بالا. من گفتم : من تا حالا یومار نزدم . گفت : تو بیا به کاری می کنیم .

بسیاری از علاقه مندان حضور در برنامه از همین برنامه سر خورده شدند و در تصمیمشان در شرکت در برنامه اصلی بازنگری کردند. تا جایی که لیست اولیه ۱۷ نفره هنگام ارائه به هیئت مدیره به ۵ نفر تقلیل پیدا کرد.

بد نیست نگاهی به سابقه نفرات تیم غار پراو سال ۸۱ بیاندازیم . ویکتوریا کیانی راد : ورودی سال ۷۹ بیشتر در برنامه های قله نوردی شرکت داشت . کار آموزشی سنگنوردی را در سال ۷۹ گرفت . و سوابق فنی او محدود بود به صعودهای بندیخچال و طول های پایین پل خواب .

امیر احمدی ورودی سال ۷۹ . سنگنوردی را از پاییز همان سال شروع کرده . بیشتر علاقه مند به صعود قله ها بود و خلق و سلوکش از او همپای خوبی برای برنامه ها ساخته بود. او در جلسات طرح ریزی برنامه **K2** پای ثابت برنامه بود.. امیر احمدی جثه ای لاغر داشت و بسیار محبوب بود وساکت . نکته ای که بسیاری در باره او می دانستند احتیاج شدید او به استراحت بعد از حدود ۲۰ ساعت فعالیت شدید بود . برنامه صعود یکروزه زمستانی دماوند که دوستانش مجبور شدند با کتک او را از خوابیدن منع کند گواه این مدعاست .

علی رحیمی ورودی سال ۷۹ - او دچار ناراحتی معده بود. این ناراحتی در برخی برنامه ها باعث آزارش می شد. در سال ۷۹ کار آموزشی سنگنوردی را گرفت و در برنامه سال ۸۱ دیواره علم کوه فریدیان شرکت داشت و دیواره را به صورت نفر دوم صعود می کند. (او در قیف دیواره بشدت از ناراحتی معده خود آزار دید).

رحیم دانایی: بیشتر بعنوان مترجم و مولف در بین کوهنوردان شناخته شده است او نزدیک به ۵۰ سال سن دارد و تجارب کار فنی چندانی ندارد. (صعود به عنوان نفر دوم در دیواره های اطراف تهران). تلاش های او برای صعود سرطناب در پل خواب منجر به سقوط و شکستگی سرش شده بود.

لیلا اسفندیاری: تابستان سال ۸۱ به اتفاق فریدیان دیواره علم کوه را بعنوان نفر دوم صعود کرد. صعود هایی بعنوان نفر دوم در دیواره های لچور و پل خواب داشت .

یوسف سوری نیا: کوهنورد خوش برخورد و بسیار قوی کرمانشاهی او از لحاظ کار فنی چندان در بین هم شهریان خود شهرت ندارد و بنوعی کمتر در کارهای فنی به بازی گرفته می شد.

ذکر تجربه فنی کم سه نفر اول به معنی رد صلاحیت آن ها در برنامه های دیگر کوهنوردی نیست. آنها در مقیاس خود کوهنوردان فعال و خوبی محسوب می شدند که تقریباً از ابتدای سال ۷۹ هر هفته به یک قله صعود کرده و یا در برنامه ای خارج از شهر حضور داشتند. حضور آن ها در برنامه های صعود زمستانی قله مختلف اطراف تهران و حتی دماوند با وجود کاستی های اندک نشانگر توانایی خوب آن ها در اجرای برنامه های کوهنوردی معمول و خوب بود.

اما بررسی غار پراو در حد یک برنامه معمولی و یا کمی بالاتر از معمولی بود.

و خود کاظم فریدیان بعنوان سرپرست.

تیم شش نفره به مقصد کرمانشاه حرکت می کند . تاکتیک این باره برنامه بر خلاف تاکتیک بارهای پیش که همگی نفرات با هم به داخل غار می رفتند تقسیم تیم به دو گروه ۴ و سه نفره بود.

تیم اول فریدیان - اسفندیاری - سوری نیا و رحیم دانایی

تیم دوم که باید با فاصله زمانی نسبت به تیم اول وارد غار می شد شامل: کیانی راد - احمدی - رحیمی بود .

بار عمومی تیم به نسبت نفرات بسیار سنگین بود و آن ها وقتی از پیدا کردن قاطر و باربر در ده چالابه نا امید شدند مجبور شدند بارهای سنگین را خود بدوش گرفته و بصورت امدادی تا پناهگاه پراو حمل کنند . این بارکشی بسیار سنگین که یک و نیم روز طول کشید تا به اتمام برسد بشدت بر روی توان نفرات تاثیر منفی گذاشت و توان زیادی از آن ها گرفت .

قرار شد تیم اول با ترمیم مسیر و نصب طناب ثابت تا انتهای غار برود و تیم دوم با یکروز فاصله وارد غار شود. دلیل این امر چنین عنوان شده بود که بعلت سرمای و رطوبت غار زیاد بودن نفرات باعث زمان طولانی توقف در پای چاه ها هنگام یومار زدن در برگشت می شود و باعث تضعیف تیم . این نگرش در وحله اول منطقی بنظر می رسید هر چند که

گروه اول به داخل غار رفت . در بعضی از چاه ها (احتمالا تا چاه ۱۷ یا ۱۸) طناب ثابت (دینامیک عمدتا) کار گذاشت و بالاخره موفق شد به حوضچه انتهایی برسد . این برای فریدیان بار دوم بود که به انتهای غار می رسید و اسفندیاری اولین خانمی بود که به این مهم دست می یافت .

تیم ها معمولا در انتهای غار یک تابلو کوچک یادگاری از خود به جای می گذارند . فرضا اولین تیم بازدید کننده کرمانشاهی طنابچه های انفرادی خود را در انتهای غار به یادگار گذاشته بود . اما نفرات این تیم هر یک یک پلاک به گردن داشتند که باید آن را تک تک در انتهای غار به جای می گذاشتند.

تیم اول راه برگشت را در پیش می گیرد در زیر چاه ۱۶ با تیم سه نفره دوم برخورد می کند. این سه نفر بسیار خسته بنظر می رسیدند. آن ها تا سر چاه هشت با ایجاد سنگ چین هایی مقداری از مواد غذایی خود را ذخیره کرده بودند و بعد از رسیدن به چاه ۱۵ و استراحت گاه آن تقریبا کلیه مواد غذایی همراه خود و هر وسیله ای که فکر می کردند اضافه است را جا گذاشته بودند. تا راحت تر به ادامه راه پردازند. گویا در بین راه هر بار که یکی از آن ها بعلت خستگی حرف از بازگشت می زد دو نفر دیگر او را تشویق به ادامه راه می کردند و در مرحله بعد باز جای نفرات خسته و تشویق کننده تغییر پیدا می کرد .

در غار نوردی بخصوص غارهای چاه مانند فرود و پایین رفتن بخش آسان کار است . بخصوص در باره پراو. عمده مشکل غار پراو بازگشت آن است . بازدید کننده هنگان فرود در قیاس با برگشت تلاش بدنی چندانی نمی کند. هر چند همین مقدار تلاش در غار پراو بسیار کاهنده و توان فرسا است . در حقیقت منحنی توان و استقامت افراد با ورود به غار مدام سیر نزولی طی می کند و هنگامیکه به انتهای غار می رسند در بهترین حالت چیزی حدود ۶۰٪ توان اولیه را دارند .

بحث توان و طاقت در غار پراو بسیار مهم است . ممکن است فردی توان بدنی بالائی داشته باشد و در کوتاه مدت به خوبی از توانایی های خود استفاده کند اما طاقت مقوله دیگری است . تحمل شرایط سخت - سینه خیز های وحشتناک در گل و لای - رطوبت - خیزی کامل بدن تا زیری

ترین لایه ها - تاریک - عدم اشتها به غذا - مصرف شدن بیش از اندازه ذخائر بدن - رطوبت - همه و همه در از بین بردن طاقت نفرات موثر است .

مطمئنا هر کسی که از یک سنگ ده متری صعود کرده باشد و یا بر روی یک مسیر کوتاه یومار زده باشد به خوبی بخاطر دارد که چگونه بدنش انرژی می بلعد. ضربان قلب بالا می رود و عضلات گرم می شوند. چنین حالتی در غار پراو نیز بسیار بوجود می آید. و بدن برای انجام فعالیت بشدت انرژی مصرف کرده و از ذخایر داخل خود تا آخرین حد استفاده می کند.

ذخائری که باید با تغذیه مناسب در دوره های کوتاه مدت جایگزین شوند. عامل دیگر غار بی حوصلگی و خستگی و یکنواختی محیط حین کار است . نفراتی که منتظرند تا نفر بالایی به کارگاه بالا برسد در کف چاه ها چمباتمه می زنند و گاه به گاه به علت خستگی چرت می زنند. بعلت فضای کار بی دقتی در اتصالات و نادیده گرفتن مسائل ایمنی بسیار محتمل است . که می تواند منجر به بروز اتفاق شود.

بازدید کنندگان غار از این دست خاطره ها بسیار دارند که فراموش کرده اند پیچ کارابین را ببندند. یومار را بدرستی به خود متصل کنند - اصطکاک طناب بر روی تسمه های یومار باعث ذوب تسمه شده و

هنگامیکه دو تیم در سر چاه شانزده به هم می رسند و تیم دوم اعلام می کند که قصد دارد تا انتهای غار پیشروی کند . سرپرست برنامه مانع آنها نمی شود و فقط می گوید : ادامه بسیار مشکل تر است . سوری نیا با توجه به شناختی که از راه پیدا کرده بود و دیدن وضعیت نه چندان خوب بدنی آنها با اصرار بسیار زیاد از آن ها می خواهد که از ادامه مسیر چشم پوشی کنند. این اصرار او و انکار آن ها تا آنجا پیش می رود که بنوعی دلخوری پیش می آید. در هر حال نفرات از هم جدا می شوند.

تیم سه نفره به مسیر ادامه می دهد و هنگامیکه به انتهای غار می رسد شاید هیچگونه نشانی از انرژی در آن ها وجود نداشت . امیر احمدی بر اثر اتفاق کاملا در داخل حوضچه آخر سقوط می کند و مجددا از سر تا پا خیس می شود .

درست است که غار تمام بازدید کنندگان کاملا خیس می شوند اما باز گرمایی ناچیز در بدنشان و بین لایه های لباس آنها باقی می ماند اما غوطه ور شدن کامل در آب باعث بروز لرز شدیدی در بدن امیر احمدی می شود.

عدم به همراه بردن مواد غذایی مناسب و جایگزینی انرژی مزید علت می شود تا توان این نفرات بیشتر کم شود. آنان به هدف خود رسیده بودند اما این فقط نیمی از کار بود.

اگر تلاش انجام شده برای رسیدن به انتهای غار را ۲۰ برای آنها واحد در نظر بگیریم بی شک تلاش و انرژی لازمه برای برگشت ۸۰ واحد خواهد بود. اما سه نفری که به انتهای غار رسیده بودند هیچ نشانی از انرژی و توان نداشتند!!

خستگی بیش از حد باعث می شود که آنها برای بازگشت زمان بسیار زیادی را صرف کنند. اینبار در برابرشان مسیری با شیب رو به بالا و چاه هایی بلند قرار داشت که باید سانت به سانت از طناب های ثابت آن در اوج خستگی بالا می رفتند.

دو روایت از نحوه حادثه ای که منجر به مرگ ویکتوریا کیانی راد شد بیان می شود. روایت اول که بعد از بیرون آمدن نفری اولی که به بالای سر علی رحیمی رسیده بود بیان شد و روایت خود علی رحیمی .

طبیعتا گفته های خود علی رحیمی می تواند بیشتر مورد استناد قرار گیرد. باید توجه داشت کوهنورد کرمانشاهی هنگامی به بالای سر علی رحیمی می رسد که او در حالت اغما قرار داشته و فقط می توانسته کلمات مقطعی را با ضعف بیان کند. بنابراین این حادثه را با روایت علی رحیمی دنبال می کنیم و نگاهی هم به گفته های کوهنورد کرمانشاهی خواهیم داشت .

ویکتوریا کیانی از چاه ۱۸ یومار می زند و بالا می رود . این چاه در حدود ۱۷ متر طول دارد. وقتی به بالا می رسد هر چقدر منتظر نفرات بعدی می شود خبری از آن ها نمی شود . و بنا به هر علتی مجددا تصمیم به فرود می گیرد .

تمامی این نفرات در غار برای فرود از هشت استفاده می کردند!! وسیله ای که به هیچ عنوان در غار نوردی برای فرود توصیه نمی شود.

اگر کسی با هشت بر روی طناب یک لا فرود آمده باشد آن هم فرودی که با سنگ فاصله دارد حتما مشکلات آن را حس کرده است . برای کنترل فرود باید با دست ترمز طناب را بسیار محکم نگاه داشت . و وزن فرود رونده بشدت بر روی دست منتقل می شود و کنترل هشت بسیار مشکل است و اصطکاک ایجاد شده بخصوص در طناب های درشت باف دست را می سوزاند.

اگر طناب خیس باشد و دستان از سرما کرخ شده باشند و یک دستکش لاستیکی بردست داشته باشید کنترل بسیار مشکل تر است.

نفرات در غار دستکش لاستیکی ظرف شویی بدست داشتند ! تا از خیس شدن دستشان جلوگیری شود! هر چند بعلت تعریق دست داخل دستکش که خاصیت تعرق ندارد باز دستان خیس می شود.

دستانی خیس با دستکشی خیس بر روی طنابی خیس و ابزاری سر و لغزنده

در هیچ یک از منابع غارنوردی جدید از هشت بعنوان وسیله مناسب فرود در غار نام برده نشده است . ضمن اینکه به هیچکدام از نفرات بازدید کننده غار گفته نشده بود که باید از گره چفت شونده خود حمایت (پروسیک - مشار) استفاده کنند.

این امر که معلوم نبود با چه دیدگاهی به آن نگریسته می شود فرود در غار را به کاری خطر ناک تبدیل کرده بود. خطری که هیچ یک از نفرات به آن توجه نداشتند.

ویکتوریا کیانی راد هنگام فرود بنا به هردلیلی کنترل طناب را از دست می دهد و به زمین سقوط می کند و بشدت دچار آسیب می شود.....

طبیعتا اگر علی رحیمی و امیر احمدی مشغول آماده سازی خود برای صعود میمونی از چاه بودند باید ویکتوریا با آنها برخورد می کرد. اما علی رحیمی می گوید : من چند متر آنطرف تر در کنار

امیر احمدی بودم که صدای اصابت چیزی با زمین شنیدم و متوجه شدم ویکتوریا به زمین اصابت کرده است.

تنها کاری که آنها توانستند انجام بدهند گذاشتن بدن ویکتوریا بر روی قسمت خشکی بود که زباله هایی در آن کپه شده بود و کوله پشتی او را زیر سر او گذاشتند .
و خود کمی آنطرف تر باز بر روی زمین نشستند. شرایط بدنی و روحی آن ها بسیار بدتر از آن بود که بتوانند کاری انجام دهند.

طبیعتا در هر حادثه ای دوستان مجروح در بالین او می مانند و سعی در مداوا و رسیدگی به او دارند اما شرایط آنجا گویا به حدی خاص بود که دو نفر باقی مانده تنها راه را در گوشه ی نشستن می بینند. ویکتوریا هر از چند گاهی ناله می کرد و می گفت بدنش حس ندارد و آنها فقط با انداختن نور چراغ قوه بر روی او حضور خود را اعلام می کردند و هیچ کاری از دستشان بر نمی آمد. مجسم نمودن این جمع بحران زده بسیار سخت است و هرگز نمی شود فهمید آن لحظات بر آنان چه گذشته است.

یک تن از آنان در حال مرگ بود و هیچ کاری هیچ امدادی هیچ روزنه ای برای امید. وجود نداشت. بعد از مدتی که زمان آن مشخص نیست و احتمالا همه آن ها در حالت بیهوشی بودند علی رحیمی بر بالین ویکتوریا می رود و به این نتیجه می رسد که بدن او کاملا سرد شده و آثار حیاتی در او دیده نمی شود.

ویکتوریا مرده بود

با اصرار امیر احمدی را بلند کرده و به او می گوید باید حرکت کنند. امیر احمدی قبول نمی کند و می گوید من اینجا می مانم تا تو بروی و کمک بیاوری و علی رحیمی مجبور می شود به او بگوید: ویکتوریا مرده است.

صعود از چاه ۱۸ تمام توان امیر احمدی را از جان او می مکد و هنگامیکه علی رحیمی به او می رسد تقریبا در وضعی نا متعادلی بود . در بین چاه ۱۸ و ۱۷ یک طناب ثابت نصب شده که باید با زدن یومار و گذر عرضی و گرفتن حمایت از آن به زیر چاه ۱۷ رسید. بر روی این طناب در بخش هایی که با میخ با رول به دیوار متصل شده گره هایی وجود دارد. یومار امیر احمدی در یکی از این گره ها گیر می کند و تلاش برای بیرون آوردن یومار آخرین ذرات انرژی او را به اتمام می رساند. علی رحیمی نیز که خود وضع خوبی نداشته نمی توانست به هیچ عنوان به او کمک کند.

امیر احمدی بعد از باز کردن یومار دچار شوک می شود و در حوضچه کنار مسیر می افتد و می میرد.....

و علی رحیمی دیگر توانی برای ادامه نداشت در کنار او می نشیند بدنش را در آغوش می کشد و به انتظار کمکی که نمی داند می رسد یا نه می نشیند.

کسی بدرستی نمی داند فاصله زمانی پرت شدت ویکتوریا و مرگ امیر احمدی تا رسیدن اولین نفرات کمکی در بالای سر آنها چقدر بود و یا اینکه فاصله مرگ ویکتوریا تا مرگ امیر احمدی چه بود؟

اما نفرات بیرون غار

طبق قرار مقرر بود تیم دوم دو روز بعد از ملاقات با تیم اول در مسیر از غار خارج شود اما چنین نمی شود و کاظم فریدیان ۲۰ ساعت بعد از زمان مقرر بالاخره با کوهنوردان کرمانشاه و تهران تماس می گیرد و خبر دیر کردن نفرات را به آنها می دهد.

خبر عصر روز پنجشنبه به تهران می رسد. نفرات در باشگاه دماوند جمع شده و ستاد بحران تشکیل می شود. یک تیم که قصد صعود یخچال سبلان را داشت و در حال حرکت بود با شنیدن خبر برنامه را لغو می کند و با کوله پشتی در محل باشگاه حاضر می شود.

قبل از حرکت نفرات با تعجب رحیم دانایی را در محل باشگاه می بینند وی که بسیار تکیده و خسته بنظر می رسد و تا رسیدن به تهران از دیر کردن بچه ها خبری نداشت شدت از نحوه سرپرستی فریدیان انتقاد می کند و می گوید بارکشی سنگین قبل از برنامه تمام نیروی آن ها را از بین برده بود و همینطور تقسیم تیم کار درستی نبود.

در هر حال ۸ نفر از اعضا داوطلب خود را شبانه با ماشین سواری با ده چالابه می رسانند. ده دقیقه قبل از آن ها نیز حدود ده نفر نفر از کوهنوردان کرمانشاهی با تجهیزاتی بسیار سبک در منطقه حاضر شده بودند.

در آنجا نفرات اعزامی از تهران فریدیان را می بینند که به آنها می گوید: خبری نیست که اینطور هول شده اید. من فقط گفتم اگر چیزی شده شما فردا به منطقه بیائید.

نحوه برخورد نفرات تازه رسیده و فریدیان با هم چندان جالب نبود. فریدیان به همراه نفرات کرمانشاه که بار سبکتری داشتند سرعت به سمت بالا حرکت می کند و نفرات تهرانی با کوله های سنگین در پشت سر آنها.

تا رسیدن نفرات نیم تهران به پناهگاه کرمانشاهی ها به همراه فریدیان وارد غار شده بودند. نفرات تیم تهران در پناهگاه لیل اسفندیاری را می بینند که بسیار مضطرب بوده و دل نگران.

دو نفر از تیم تهران با پوشیدن لباس و برداشتن تجهیزات و خوراکی بسیار مختصر وارد غار می شوند. در ابتدای چاه سوم متوجه برگشت کوهنورد کرمانشاهی می شوند و خبر مرگ دوستانشان را از او می شنوند.

از وی درخواست می کنند که خبر را جز برای یکنفر برای افراد بیرون بازگو نکند و خانم ها به پایین و تهران برگردند و او تلفنی از تهران درخواست کمک کند و تمام کسانی که می توانند کاری انجام دهند به منطقه بیایند.

این دو نفر از آنجا سرعت در مدت ۴۵ دقیقه خود را به چاه پانزدهم می رسانند در آنجا متوجه می شوند علی رحیمی توسط فریدیان و سوری نیا و دو نفر کرمانشاهی به محل استراحتگاه چاه ۱۵ منتقل شده و در حال اغما است. دو نفر کرمانشاهی راه بازگشت را در پیش می گیرند.

آن دو سرعت مشغول گرم کردن آب و دادن مواد قندی به علی رحیمی می شوند. فریدیان در ابتدا چندان دلخوشی از حضور آن دو تن ندارد و اظهار می کند من خودم اینجا می مانم اما به او می گویند که قرار شده آنها بعنوان تیم امداد کار را در دست بگیرند.

و فریدیان به بیرون غار باز می گردد.

خبر مانند انفجار گلوله توپ در کل کشور می پیچد . کوهنوردان مشهد بنا به درخواست دماوندی ها به کرمانشاه می آیند. صبح شنبه مسئولین باشگاه در فدراسیون حاضر شده و تقاضای لوازم فنی - کمک - و بالگرد می کنند . که رئیس فدراسیون با تماس با هیئت کوهنوردی کرمانشاه دستور همه گونه کمکی را صادر می کند . هیئت کوهنوردی کرمانشاه و هلال احمر خود را به منطقه می رسانند و بسیاری از افراد باشگاه دماوند نیز خود را به منطقه می رسانند. با خبر شدن خانواده ها از جریان و پیگیری آن ها به قضیه صورتی حقوقی قضایی می دهد و باشگاه دماوند با بزرگترین بحران دوران حیات خود رو در رو می شود.

در وهله اول تمام تلاش برای زنده بیرون آوردن علی رحیمی معطوف شده بود. اینجا بهتر است نگاه خود از جو متشنج بیرون به چاه پانزده برگردانیم . علی رحیمی در حالت اغما بود و تمام مواد خوراکی که نفرات کنارش در اختیار داشتند اینها بود:

یک مشت آجیل

یک کنسرو مرغ

دو ساندیس پرتقال

یک ساندیس سیب

یک و نیم لیتر آب

مشتی حبه قند

یک چراغ گاز و کتری

علی رحیمی بشدت از درد معده رنج می برد و احتیاج به دارو داشت و برای گرم کردن او لباس های خشکی که متعلق به ویکتوریا و امیر احمدی را به او پوشاندند . وی بعلت ناراحتی معده هر چیزی را که می خورد بالا می آورد و دچار اسهال خفیف هم شده بود. اولین تیم بعد از ۲۴ ساعت به محل چاه پانزدهم رسید. آنها یک ظرف آب - حلوا شکری - نان و پنیر به همراه داشتند.

نفرات پایین اعلام کردند این مواد در اینجا برای خوردن مناسب نیست و آنها احتیاج به آب و دارو به خصوص قرص معده و غذای مناسب دارند. بعد از ۲۴ ساعت دیگر باز یک تیم دیگر به آنجا می رسد آنها هم یک بطری آب و مجدا چند حلوا شکری و نان و پنیر و یک کمپوت آناناس با خود آورده بودند.

گویا غار پراو هنوز نمی خواست روزنه امیدی برای آخرین زخم خورده خود بگشاید. یک قرص نیمه خیس از بین لوازم علی رحیمی پیدا و بر روی حرارت غیر مستقیم آتش خشک شد تنها مسکن برای بدن رنجور او بود.

قرار شد تیم بعدی با تدارکات ۲۴ ساعت بعد به پایین برود تا علی رحیمی را به بالا حرکت دهند. تیم بعدی زودتر از زمان تعیین شده به پایین رسید و طبق معمول خبری از دارو و مواد خوراکی

مناسب نبود. این تیم سه نفره بعلت نداشتن مواد غذایی کافی از کنسرو آناناسی که برای علی رحیمی کنار گذاشته شده بود استفاده کرد!!!

در هر حال علی رحیمی که تا حدودی توان خود را باز یافته بود با چنگ و دندان تا استراحتگاه چاه پنج که در آنجا موفق می شوند به او چند آمپول تقویتی تزریق کنند به بالا آمد.

در اینجا دو نفر اول که بیش از سه روز با حد اقل امکانات در غار بودند به مسیر ادامه دادند تا از چاه بیرون بیایند. آنها متوجه شدند تمام کارگاه ها تا ابتدای چاه هشت رول کوبی و ترمیم شده و مقداری مواد غذایی در بین را گذاشته شده است. حدود بعد از ظهر بود که آنها از غار بیرون آمدند و برای استراحت به پناهگاه رفتند.

در بیرون غار جمع کشیری از کوهنوردان کرمانشاه مشهد و تعداد زیادی از اعضای باشگاه دماوند حضور داشتند. چندین نوبت تدارکات بوسیله بالگرد به بالا آورده شده بود. تدارکاتی که پایین و در غار چندان خبری از آن ها نبود.

با بیرون آمدن علی رحیمی در طلوع آفتاب روز بعد و انتقال او به بیمارستان و سپس به تهران (با وجود مشکلات و نبود بالگرد و آمدن آن در آخرین دقایق) دماوندیان بعلت نجات این یکنفر و بیشتر نشدن آمار تلفات نفس راحتی کشیدند.

تا آن زمان در تاریخ غارنوردی ایران شش نفر جان خود را از دست داده بودند که سه نفر در غار پراو بوده و دو تن از آنان اعضای باشگاه دماوند....

جو عمومی دهانه غار بسیار متشنج بود و درگیر های لفظی و برخورد های گاه بیگانه نفرات با هم که نشات گرفته از دست دادن دو دوست - هم باشگاهی و هم چنین خرده حساب های قبلی بود چندان فضای آرامی را در منطقه بوجود نیاورده بود.

چالش بعدی مشکل ماندن دو جسد در غار بود. از آنجائیکه تخمین زده می شود یکی از منابع تامین آب کرمانشاه آب غار پراو باشد فرمانداری برای جلوگیری از آلوده شدن حوضچه آب زیر زمینی ضرب العجل تعیین نموده بود.

خانواده ها بشدت منتظر بیرون آوردن پیکر عزیزان خود بودند. اما این کار بشدت دشوار بنظر می رسید و شاید ناممکن و قاضی تحقیق پرونده بررسی امکان بیرون کشیدن اجساد را به رای کوهنوردان هیئت کرمانشاه منوط کرده بود.

در جلسه ای که به همین منظور در کرمانشاه تشکیل شد و نمایندگان باشگاه و کوهنوردان محلی در آن حضور داشتند با وجود بارها به تشنج کشیده شدن موضوع بحث و بیان مسائل بصورت کاملا ناخوش آیند در هر حال تصمیم بر این شد که:

انتقال اجساد به بیرون در شرایط فعلی عملی نیست. برای این کار نیاز به تجهیزات - نفرات و برنامه ریزی طولانی است که فعلا مقدور نمی باشد. بنابراین باید اجساد را در حفره ای که در پایین چاه ۱۸ قرار دارد در داخل کیسه گذاشت و جلوی حفره را با سیمان و رایبتس مسدود کرد.

در این بین حرف ها و شایعه های بسیاری در تهران و کرمانشاه شنیده می شد. نظراتی مانند:

باید بر روی اجساد اسید ریخت تا تجزیه شوند و یا اینکه آن را تکه تکه کرد و به بیرون آورد!!!!!!

و این حرف ها و نقل قول ها نه تنها برای دوستان این دو تن برای خانواده آنها بسیار وحشتناک و عذاب آور بود.

در هر حال با قطعیت یافتن عملی نبودن انتقال اجساد به بیرون غار و قانع شدن خانواده کیانی راد و احمدی قرار شد پیکر این دو تن در غار به امانت گذاشته شود.

این کار نه چندان خوش آیند توسط تنی چند از اعضا باشگاه و خود فریدیان به اتمام رسید و آنها بعد از اجرای مراسم و انتقال پیکر امیر احمدی به یک چاه پایین تر آن دو را در کیسه های پلاستیکی جدا قرار داده و در حفره زیر چاه در کنار هم گذاشتند و درب حفره را با رایبتس و سیمان پوشاندند.

و امروز تقریباً یکسال از آن زمان می گذرد.

یکسال است که آن دو در انتهای غاری عمیق در سینه کوهی بلند که به دشت های کرمانشاه چشم دوخته ساکت خفته اند.

و آخرین یادگار آنها پلاک هایی است که در انتهای غار به یادگار گذاشته اند .

تلخ است نه ؟

بسیار تلخ .

شاید تلخ تر از تلخ .

.....

.....

نیم نگاهی به حوادث غار نوردی ایران نشان می دهد که اکثریت آنها به علت خطای فنی رخ داده است :

پرت و حلق آویز شدن غارنورد باشگاه نیرو و راستی در چاه قلعه بندر شیراز بعلت عجله او در ورود به غار بخاطر کسب عنوان نفر اول صورت گرفت!

علت حلق آویز شدن کوهنورد جوان تهرانی عدم تجربه فنی در فرود کلاهکی در دهانه غار کیجاکچال بود.

مرگ کوهنورد مشهدی بعلت بی توجهی در ریختن کارگاه و استفاده از طناب رابط برای یومار زدن صورت گرفت .

ویکتوریا کیانی راد بعلت استفاده از ابزار نامناسب و گره خود حمایت فرود جان خود را از دست داد. شاید اگر امیراحمدی تنها یک شکلات به همراه داشت که بدنش تا این حد از انرژی تهی نشود زنده می ماند .

شاید بهتر باشد خطاهای این برنامه را در سه دسته خطاها فردی - گروهی و سازمانی مورد بررسی قرار دهیم .

خطاهای فردی :

نداشتن تجربه و طاقت کافی در اجرای برنامه . همیشه هر کسی می تواند داوطلب شرکت در برنامه ای شود اما در نهایت این خود اوست که باید به روراست بودن با خود توان واقعی خود را به درستی ارزیابی کند.

اینکه من اولین کسی باشم که به انتهای کار می رسم .

اینکه برگرداندن پلاک گردن باعث آبرو ریزی است .

اینکه ندانیم و نخواهیم به توصیه ها گوش کنیم

همه و همه می تواند خطر ساز باشد . بزرگترین خطای فردی تک تک شرکت کنندگان این برنامه استفاده از ابزار و پوشاک نامناسب بود. (چه شخص یا نهادی نظارتی وظیفه گوشزد کردن این اشکال را به آنها داشت؟)

این که پوشاک و ابزار مناسب در دسترس نیست و باید به هر قیمتی برنامه را اجرا کرد توجیه مناسبی به نظر نمی رسد.

آیا کسی با کفش راهپیمایی و یک کوله یک روزه و یک بادگیر زمستان به دماوند می رود؟؟؟؟

پوشیدن دستکش ظرفشویی براستی آخرین چاره برای محفوظ ماندن از خیس شدن بود؟

کسی به این امر توجه نکرده بود که این دستکش لغزنده است؟

وسایل تخصصی غارنوردی از قبیل قرقره فرود هم در بازار لوازم کوهنوردی ایران وجود دارد و هم در انبار باشگاه دماوند کمابیش یافت می شد.

آیا حداقل بهتر نبود اعضای ضعیف تر برنامه (از این ابزار که در انبار باشگاه خاک می خورد) استفاده می کردند. در آن صورت حتی اگر ویکتوریا کیانی راد دستش از طناب جدا می شد باز ابزار خود به خود بر روی طناب قفل می کرد.

حتی اگر از این ابزار استفاده نمی شد چرا از گره پروسیک در فرودها استفاده نمی شد. بعلت وقت گیر بودن. یا سخت بودن استفاده از آن.

این وقت گیر بودن و سخت بودن چقدر است و در برابر زنده ماندن چه ارزشی دارد.

در بدترین حالت گره (پروسیک یا مشار) در میانه راه فرود قفل می کند آیا ارزش تقلا برای رها کردن آن بیشتر از تقلا برای زنده ماندن نیست!

به احتمال بسیار زیاد اگر ویکتوریا کیانی راد از یک تکه طناب ۵ میل ۶۰ سانتی برای خود حمایت فرود استفاده می کرد . امروز زنده بود!

در همان روز هایی که این اتفاق افتاد در نمایشگاه لوازم کوهنوردی در تهران جدیدترین لوازم غارنوردی عرضه می شد. مطمئنا این لوازم می توانست برای آن برنامه تهیه شود. همانگونه که بعد از حادثه مقادیر متنابهی طناب و ابزار برای عملیات امداد این برنامه خریداری شد. ابزاری که بسیاری از آن ها نه در غار ماند و نه به انبار باشگاه دماوند بازگشت!

اینکه آنان برای رسیدن به انتهای غار تمام خوراکی ها و ابزار خود را در میانه راه به جای بگذارند و به هیچ عنوان از آب و مواد خوراکی لازم در طی راه استفاده نکنند یکی دیگر از اشتباهات آن ها بود . چرا باید امر به این مهمی از نظر دور بماند.

اینان برای اجرای برنامه شاق و دشواری چون پراو آمادگی لازم را به خوبی کسب نکرده بودند. هر چند در بسیاری از برنامه های کوهنوردی و خط الرس نوردی هم راهان خوب و مناسبی بودند ولی غار پراو نه قله بود نه خط الرس.

چه کسی باید خطاهای فردی را تصحیح می کرد؟

خطاهای گروهی:

نداشتن تمرینات کافی که توان و تجربه نفرات را در حد برنامه بالا ببرد. شاید اجرای برنامه های قبلی این توهم را ذهن سرپرست و تیم ایجاد کرده بود که با این برنامه هم می توان بسادگی برخورد کرد.

۲۶ چاه که تماما شناخته شده اند و آماده فرود هستند !!!!

بارکشی سنگین و تخلیه انرژی افراد قبل از برنامه این تعداد نفرات آمادگی حمل این همه بار را نداشتند و حاصل آن فرسودگی جسمی قبل از انجام این برنامه سنگین بود.

نبود تیم مراقب: مدت هاست که وجود تیم مراقب در برنامه های کوهنوردی به فراموشی سپرده شده ولی توجه کنید . اگر این تیم چند نفر مراقب تازه نفس داشت که به محض بیرون آمدن نیم اول از غار و با خبر شدن از وضعیت نه چندان مناسب تیم دوم وارد غار می شد و برای آنان تجهیزات و غذا و مهم تر از همه دل گرمی می برد این اتفاق می افتاد؟

به زمان های بسیار کوتاهی که تیم های امداد کرمانشاه و تهران صرف رساندن خود به چاه پانزدهم کردند توجه کنید؟

آیا این نفرات یا نفرات مشابه نمی توانستند خود را به آن سه فرد در حالی که زنده بودند برسانند. در برنامه سال ۷۹ هنگام فرود با هشت تعادل یکی از نفرات بشدت بهم می خورد و اگر انتهای طناب توسط یکی از کسانی که در پایین ایستاده بود کنترل نمی شد او نیز سرنوشتی مشابه ویکتوریا پیدا می کرد . چرا این امر درس عبرتی برای گروه نشد؟؟

یا اینکه آن ها از این موضوع با خبر بودند ولی خستگی و ضعف باعث شده بود هنگام فرود کیانی راد آن دو نفر در گوشه نشسته باشند.

بعضی از کارها باید در کوهنوردی فنی بصورت رفتار انعکاسی در آید و شخص در هر حالت بطور ناخودآگاه خود را ملزم به رعایت آن کند . یکی از این اعمال زدن گره خود حمایت است.

چه کسی مسئول دادن چنین آموزشی به کیانی راد بود ؟

همه کسانی که با یومار از طنابی بالا رفته باشند به خوبی می دانند که چه میزان تلاش برای این کار لازم است . چه عاملی شد که کیانی راد در عین خستگی حاضر شود چاه ۱۸ را مجدداً به پایین برگردد؟

کوهنورد کرمانشاهی که بعنوان اولین نفر به علی رحیمی رسید می گوید: او گفته ویکتوریا مشغول یومار زدن بر روی طناب بوده که دچار مشکل می شود و بعد در تقلای برگشت طناب را به اشتباه در هشت می اندازد و این امر باعث سقوط او می شود.

متاسفانه هیچکس تا بعد بیرون آمدن علی رحیمی از غار بالای سر ویکتوریا نرفت و کسانیکه بعد حداقل چهار روز بعد از مرگ وی به چاه ۱۸ رسیدند چیزی در باره یوماری که بر روی طناب جا مانده باشد نگفتند.

در صورت صحت این امر می توان نتیجه گرفت کیانی راد خود را بعد از اتصال به طناب به هشت و از یومار ها باز کرده و یومار ها را از طناب جدا کرد و بعد سقوط می کند.

تا وقتی مشاهدات کسانی که پیکر ویکتوریا را به خوبی در انتهای غار دیدند گویا و واضح بیان نشود در این باره نمی توان نظری داد. در هر حال چه او بعلت خستگی و تصمیم به فرود از نیمه راه و یارسیدن به بالای چاه و خستگی و یا هر علت دیگر تصمیم به فرود گرفته باشد بر اثر سقوط کشته شد.

یک نظر دیگر هم می تواند بصورت سر خوردن ویکتوریا از بالای چاه قبل از انداختن طناب به داخل هشت باشد.

علی رحیمی هیچگاه مشخص نکرد هنگامیکه بدن زخمی ویکتوریا را به گوشه ای می کشید طناب در داخل هشت فرود او بود یا خیر!!

حتی اگر ویکتوریا از بالای چاه بعلت سر خوردن پرشده بود این امر بعلت خطای او در نزدن خود حمایت به کارگاه بوده است .

یک اصل مهم در فعالیت های فنی این است که هیچگاه بدون خود حمایت در کارگاه نه ایستید. و به احتمال زیاد در چنین حالتی او از خود حمایت استفاده نکرده بود. که طبعاً بعلت خستگی و بی توجهی به این امر بوده .

همچنین کسی نمی داند تشخیص علی رحیمی در مرگ قطعی ویکتوریا تا چه حد درست بوده. آیا او براستی مرده بود یا چند روز بعد چشم از جهان فرو بست؟

این پاسخی است که برای ابد بی پاسخ می ماند.....

هر چند اگر او حتی علائم حیاتی هم از خود نشان می داد تقریباً بالا کشیدنش با آن امکانات از چاه محال بود.

وظیفه یک گروه که قصد اجرای چنین برنامه ای دارد چیست ؟ چیزی غیر از آموزش صحیح؟

آیا این آموزش به این نفرات داده شده بود؟

تقسیم نفرات به دو گروه سه و چهار نفره بزرگترین خطای تیمی این برنامه بود. مطمئناً ترکیب نفرات در دو دسته بشدت نامتعادل بود. دسته اول بسیار از دسته دوم قویتر بودند. مطمئناً تنها فرد آگاه نسبت به غار و مسائل آن در آن جمع فریدیان بود و حضور در هر دسته بشدت توان و تا حدودی ایمنی دسته را بالا می برد. انگیزه تقسیم کردن تیم به دو دسته را هیچکس غیر از

فریدیان نمی تواند بیان کند ولی آیا توصیف و استدلال امروزین او همان چیزی است در آنروزها در ذهن داشت!

متأسفانه در این میان بحث هایی تحت عنوان اولین بودن مطرح می شود که بشدت بر روی اصل مسئله سایه انداخته و آگهی تبریک و تسلیت توأمانی که در مجله کوه برای خانم اسفندیاری چاپ شد بر پیچیدگی قضیه بیش از پیش می افزاید.

در اکثر برنامه های کوهنوردی این سرپرست است که آخرین نفر است ولی در این برنامه سرپرست نه تنها نفر آخر نبود بلکه هیچ نظارتی بر روی تیم دوم نداشت. شاید اگر فردی که از لحاظ سابقه بر این سه تن ارجعیت داشت فردی که در چنین شرایطی حداقل از عهده روحیه دادن و جمع و جور نمودن تیم برمی آمد با آن ها همراه می شد این حادثه بوقوع نمی پیوست. ارجع نبودن توان و سابقه فنی نسبی این سه تن به یکدیگر شاید بروز مشکلاتی در روند کار آنها شده بود.

چنین مطرح شده که خود این سه تن تحت عنوان اعضای ۷۹ قصد انجام این کار را داشتند. چگونه سرپرست برنامه که پیش از اجرای برنامه اش با پیشنهاد چند نفر مبنی بر حضور مستقل آنها در تیم مخالفت می کند حاضر به رها کردن این سه تن در قالب یک دسته می شود.

قبل از این برنامه چند نفر به فریدیان پیشنهاد کرده بودند با تیم اما جدا از حیطه سرپرستی او به منطقه بروند زودتر وارد غار شوند طناب های ثابت را نصب کنند و حتی بعد از خروج تیم فریدیان از غار مجددا وارد غار شده و لوازم آنها را از چاه مشخصی به بالا بیاورند که این امر با مخالفت فریدیان روبرو شد.

علت این امر چه بود؟

چه نهادی باید بر روال کار برنامه ها در باشگاه دماوند و جلوگیری از خطاهای آن نظارت کند؟ خطاهای تشکیلاتی سازمانی:

باشگاه دماوند و بدنه نظارتی آن در آن زمان سخت سرگرم کارهای دیگر بودند. چگونه بازرسی باشگاه در قبال این همه آمار خطر در برنامه ها با یک سرپرست مشخص ساکت بود؟

براستی هدف از ماندگاری باشگاه بزرگی چون دماوند چیست؟

براستی غیر حرفه ای بودن می تواند بهانه ای عدم پذیرش مسئولیت باشد؟

مسئول آموزش باشگاه چه نظارتی در روند بالا بردن کار فنی نفرات داشت؟

آیا کسی به نظرات او و مخالفت های او توجهی داشت؟

دبیر چگونه و چرا با تفویض اختیار مطلق سعی در جانب داری فراوان از مسئول فنی خود را داشت؟

داعیه داران کارهای فنی باشگاه چرا در قبال فریدیان ساکت بودند و او را تشویق می کردند؟

هیئت امنای باشگاه چه نظر مشورتی در برابر مسائل و حوادث قبلی داشت؟

روال های نظارتی کجا بودند؟

اعضا باشگاه در قبال مجروح و مصدوم شدن دوستانشان در برنامه های قبل هیچگاه پرسشی را تا دریافت پاسخ قانع کننده دنبال نموده بودند؟

جو عمومی باشگاه که اجرای چنین برنامه هایی را می طلبد از کجا نشات گرفته بود؟

چه برنامه ریزی کلان و درستی برای پرهیز از چنین کج روی ها و مسائلی در باشگاه توسط مسئولین برنامه های راهبردی (هیئت امنای) تبیین شده بود؟
براستی اهداف دراز مدت باشگاه دماوند بعد از پنجاه سال سابقه چیست ؟
چگونه بعد از چنین زمان طولانی هنوز کاستی های بسیار در روند اجرای برنامه ها بچشم می خورد؟

چرا سراسر تاریخ باشگاه دماوند شاهد کناره گیری اعضای که می توانستند موثر باشند است ؟
چرا عقیده بسیاری از کوهنوردان به باشگاه دماوند محیطی بسته با سیستمی الیگارشویی است ؟
چه کسی باید سامانی به جو قهرمان پسند باشگاه بدهد و حدود و حریم ها را مشخص کند؟
در چه زمانی تازه وارد ترها از زیر بار تحقیر مستقیم و غیر مستقیم داعیه داران خارج می شوند؟
آیا بعد از این حادثه تغییری در باشگاه دماوند بوجد آمد یا سعی در پاک کردن اصل قضیه بود و هست ؟

آیا بعد از این حادثه کسی حاضر شد براستی و با صراحت اصل مسائل را بیان کند؟
یا همه چیز در پرده ای از مذاکرات پشت پرده فرو رفت؟
آیا کسی از گزارش کارشناسی تربیت بدنی مبنی بر مقصر بودن باشگاه دماوند در این میان ذکری بعمل می آورد؟
توهین به خانواده کیانی راد در جلسه مخصوص اعضا توسط قدیمی ترین عضو باشگاه توجیهی داشت؟

آیا گزارش یکی از غار نوردان باسابقه باشگاه دماوند در باره قضیه براستی حق مطلب را بیان کرده بود؟

یا دبیر باشگاه در باره مسئولیت خود در این باب حرفی می زند؟
مجموعه همه این سئوالات به یک نقطه منتهی می شود. باشگاه دماوند در ورای هر آنچه در ظاهر نشان می دهد میراث دار فرهنگی است بشدت متحجر و بسته.
در این باشگاه بیان آزاد نظرات و رفتار غیر وابسته راه به جایی نمی برد و هر جریانی که نخواهد خود را همسو با قشر سنتی آن کند محکوم به فرسایش و شکست است.
مجموعه ای که کل بافت باشگاه دماوند را می سازند هر یک بسهم خود در بروز این حادثه سهم داشتند.

این مجموعه همان صاحبان باشگاه و همان خاصان هستند که همواره ادعا مالکیت باشگاه را دارند.
مجموعه ای متشکل از کسانی که آخرین باری به کوه رفتند بیست و چند سال پیش بود و امروز داعیه نظریه پردازی در کوهنوردی دارند و کوهنوردان قوی و باتجربه که تنها نقطه اشتراکشان همین نیاز به بزرگ نشان داده شدن است .

هر چند در هنگام بروز اتفاقاتی نظیر مرگ امیر امینی و یا غار پراو یا نشانی از آنها نبود (مورد اول) و در مورد دوم سعی در مقصر جلوه دادن خود متوفایان داشتند.

اینان شیفته تحسین و قدرت هستند . باشگاه دماوند برای آنها جایی است که قدرت کاذب و افتخار واهی می آفریند در باشگاه دماوند است که حلقه های گل بر گردن آن ها می آویزند و از آنها بسان بزرگان یاد می شوند.

برای بسیاری از آنها این کیش شخصیت این تحسین شدن چنان با ارزش است که حاضرند برای حفظ آن مرتکب هر کاری بشوند.

کارهایی نظیر بزرگ کردن شخصی برای کوبیدن دیگران - استفاده از ساده فهمی جوانان و استفاده از آنان بسان نردبان و....

با هدف ارضا حس خودخواهی و خود بزرگ بینی و غرور.

شاید باورش سخت باشد ولی حقیقت همواره خیلی پیچیده نیست.

.....

.....

همه چیز در حال فراموش شدن است . و دماوندیان در حال دادن تقدیرنامه های قاب شده به افراد در تهران و کرمانشاه .

خبر برگزاری جلسه تشکر از کوهنوردان کرمانشاه در محل گروه بهستون هیچوقت به برادر امیر احمدی داده نشد تا او در جلسه شرکت نکند.

شکایت خانواده کیانی راد از فریدیان در نظام قضایی به کندی در حال بررسی است .

دماوندیان گاه به گاه به خانواده های داغدار سر می زنند . و قرار است در همین روزها چندین اتوبوس از محل باشگاه به چالابه حرکت کند و مراسم سالگرد بگیرند.

هرچند خرج این برنامه توسط باشگاه دماوند داده می شود ولی بنا به گفته خودشان این برنامه از طرف باشگاه دماوند نیست!!!

قرار است باشگاه دماوند دیگر تنها برای اعضا کلاس آموزشی برگزار کند

هر چند اعضا باشگاه کمابیش در روزهای دوشنبه یا چهارشنبه در باشگاه جمع می شوند و قرار برنامه غیر رسمی می گذارند.

اما بنظر می رسد در این میان چیزی گم شده .

چیزی فراتر از حضور امیر احمدی و ویکتوریا کیانی راد .

هستند کسانی که امروزه جو باشگاه دماوند را بسیار تیره می بینند و مسائلی را در آن مطرح می کنند که بسیار تلخ تر از جان باختن این دو خفته در تاریکی است.مسائلی که همواره با پرده پوشی در زیر پرده ای ضخیم از انکار سعی در پنهان نگاهداشته شدنشان می شود.

.....

.....

در هر حال چیزی گم شده

شاید آن چیز حقیقت باشد.....

تا شما چه فکر کنید؟

.....

.....

.....

اگر روزگاری گذارتان به کرمانشاه افتاد
اگر به یاد این دو تن افتادید
اگر خواستید پراو را ببینید
برای پیدا کردن پراو دنبال کوهی بگردید که از همه کوه ها بلند تر است
غار در دل این کوه به پایین آمده از نزدیکی قله آن
همان قله بلند و مرموز
در سینه کوه در زیر چاه ۱۸ غار حفره ای است که روی آن پوشانیده شده است .
در داخل آن حفره دو کیسه است
و داخل هر کیسه دنیایی امید شور و عشق به آینده
برای ابد خاموش شده است.

روانشان انوشه باد

پایان

۱۵ مهر ماه ۱۳۸۱